

پهلوی دوم از سردرگمی تا خودکامگی

گفت و گو با دکتر حسین خطیبی، نایب رئیس مجلس شورای ملی

گفت و گو: مرتضی رسولی

آنچه در این شماره می‌خوانید قسمت دوم گفت و گوی مفصل واحد تاریخ شفاهی با دکتر حسین خطیبی است که بیشتر به خاطرات سیاسی ایشان اختصاص یافته است.

دکتر خطیبی در این مصاحبه از چگونگی ورود خود به مشاغل اداری و نقش دکتر عبدالله معظمی در انتصاب ایشان به معاونت و سپس ریاست روزنامه رسمی کشور و حتی مدیریت کل وی در دفتر نخست‌وزیر در زمان زمامداری دکتر مصدق و حوادث سیاسی زندگی خود در نحوه انتخاب به سمت نمایندگی مجلس و نیابت ریاست مجلس، چگونگی تصویب لایحه مصونیت قضایی مستشاران نظامی امریکا در ایران، دوران سیزده ساله نخست‌وزیری هویدا و بسیاری مطالب دیگر سخن می‌گوید. خواننده محترم از لابه‌لای صحبتها، به طور آشکار فرمایشی بودن انتخابات، اطاعت محض و آلت فعل بودن بسیاری از رجال فن سالار نخواستہ و روند شکل‌گیری خودکامگی شاه را درمی‌یابد و با گوشه‌هایی از شخصیت واقعی چهره‌هایی همچون جعفر شریف‌امامی، عبدالله ریاضی، امیرعباس هویدا، علینقی سعید انصاری، غلامرضا پهلوی و... آشنا می‌شود.

□ در قسمت اول سخنان خود شرح حال خویش را از دوران کودکی و مقاطع تحصیلی و مشاغلی که تا دهه ۱۳۳۰-۱۳۲۰ داشته‌اید بیان داشتید. می‌خواستم سؤال کنم چطور شد به امور سیاسی و اجتماعی پرداختید؟

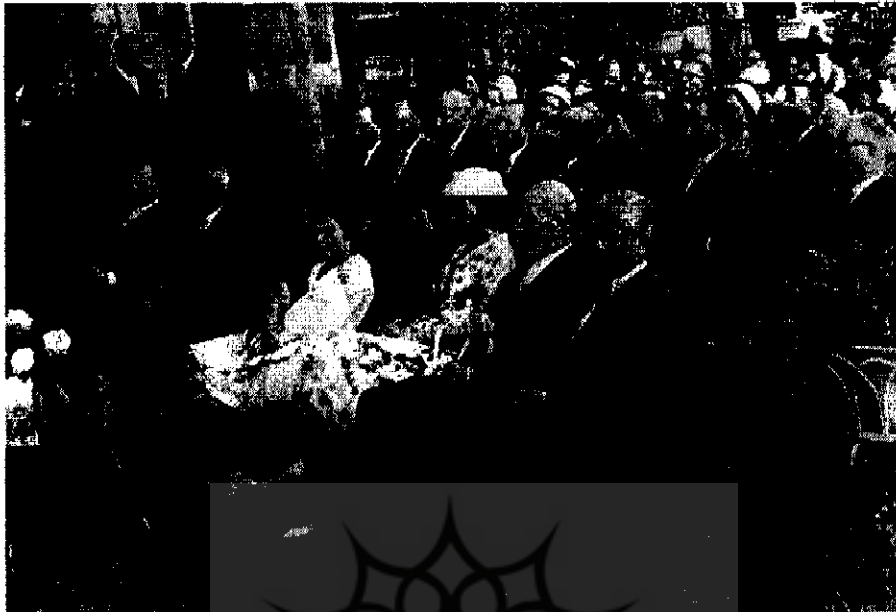
● چنان که قبلاً گفتم پس از گذراندن دوره خدمت و طیفه، در سال ۱۳۲۰ به سمت رئیس کتابخانه دانشکده حقوق منصوب شدم. آن زمان ریاست دانشکده حقوق با علامه دهخدا بود و دکتر علی شایگان استاد دانشکده حقوق، معاونت این دانشکده را به عهده داشت. بعد منصورالسلطنه عدل رئیس دانشکده شد و دکتر معظمی معاونت

دانشکده را به عهده گرفت. دکتر معظمی از طرز کار من (که تقریباً غیر از سمت رسمی خود) سایر کارهای دانشکده را نیز اداره می‌کردم رضایت داشت. ایشان پس از آن که به نمایندگی مجلس دوره چهاردهم انتخاب شد به نیابت ریاست مجلس نیز برگزیده شد و با توجه به سابقه کار من در دانشکده حقوق مرا به سمت معاونت روزنامه رسمی در مجلس انتخاب کرد و این شغل دوم من شد که از آن محل ماهی سیصد تومان دریافت می‌کردم در صورتی که در سمت دانشیاری دانشکده ادبیات حقوق من یکصد و بیست تومان بود. بعداً به سمت ریاست همین روزنامه انتخاب شدم که شرح آن را قبلاً گفتم.

درست به خاطر دارم روز ششم شهریور ماه ۱۳۲۶ دکتر معظمی به من پیشنهاد کرد که در یک جلسه جمعیت شیروخورشید سرخ سابق شرکت کنم. شرح قضیه این بود که دست‌اندرکاران این جمعیت برای یافتن عوایدی برای آن تصمیم گرفته بودند هفته‌ای را به نام هفته شیروخورشیدسرخ اعلام کنند که در طی آن هفته اعاناتی جمع‌آوری نمایند. یکی از افرادی را که برای مشورت دعوت کرده بودند دکتر معظمی بود. او اظهار داشته بود که من گرفتاری زیاد دارم ولی کسی را می‌شناسم که می‌تواند در این زمینه به شما کمک کند و نظر بدهد این بود که مرا همراه خود به این جلسه برد. آن طور که به خاطر دارم در این جلسه دکتر امیراعلم، دکتر حسن ادهم (حکیم‌الدوله)، صادق وثیقی، دکتر عباس نفیسی و دکتر اسماعیل مرزبان که همگی عضو هیئت رئیسه جمعیت بودند شرکت داشتند. همچنین میرزا فضل‌الله‌خان بهرامی شهردار سابق تهران نیز برای شرکت در این جلسه دعوت شده بود. او نیز، شوهرخواهر خود دکتر علی فرهمندی را که مدیرکل وزارت فرهنگ وقت بود، به همراه آورد.

در آن وقت عایدی شیروخورشید سرخ عبارت بود از ماهی ده هزار تومان که شرکت سابق نفت به رسم اعانه به این جمعیت می‌پرداخت و مختصری حق عضویت که چندان قابل ذکر نبود. در این جلسه تصمیم گرفته شد که من و دکتر فرهمندی با همکاری یکدیگر برنامه این هفته شیر و خورشید سرخ را تنظیم کنیم و به مسئولیت خود آن را به موقع اجرا بگذاریم. به خاطر دارم که در این باب برنامه مفصلی تهیه کردیم و برای جمع‌آوری اعانه راههای مختلفی پیشنهاد کردیم که تصویب کردند. به هر صورت این هفته بخوبی برگزار شد و به خاطر دارم در حدود نزدیک به ششصد هزار تومان که به پول آن زمان مبلغ قابل توجهی بود جمع‌آوری کردیم. این رقم تقریباً نزدیک به چهار برابر عایدی سالیانه جمعیت می‌شد.

پس از پایان کار و ارائه گزارش چون وظیفه خود را انجام داده بودیم هر دو اجازه



ردیف جلو از چپ: حسین علاء، ابراهیم حکیمی، شمس بهلوی، شهرزاد پهلبد، همسر دکتر منوچهر اقبال، محسن صدر، علی‌اصغر ناصر و ایستاده در سمت چپ دکتر حسین خطیبی در جشن صدمین سال تأسیس صلیب سرخ جهانی | ۱۵۰۳-۱-پا

مسخخصی خواستیم اما هیئت رئیسه جمعیت به ما دو نفر اصرار کردند که شما همکاری خود را ادامه دهید، این شد که ما ماندیم. من به سمت رئیس بخش تبلیغات جمعیت انتخاب شدم و دکتر فرهمندی به سمت مدیر امور اداری و اسماً هر دو عضو هیئت مدیره جمعیت شدیم.

سال ۱۳۲۶ به پایان رسید. در اوایل سال ۱۳۲۷ که انتخابات هیئت رئیسه جمعیت تجدید شد دکتر فرهمندی به سمت مدیر عامل انتخاب شد و من در همان سمت قبلی به کار خود ادامه دادم و مابقی اعضای هیئت مدیره عبارت بودند از دکتر امیراعلم که فی الواقع مؤسس این جمعیت بود و دکتر حسن ادهم که نایب رئیس شد. صادق وثیقی به سمت خزانه‌دار انتخاب شد و دکتر عباس نفیسی هم سمت دبیر کلی جمعیت را داشت.

□ بنا به آنچه اشاره کردید دکتر عبدالله معظمی در کشیده شدن شما به مسئولیتهای خدماتی و کارهای سیاسی نقش زیادی داشت. در مورد ایشان قدری صحبت کنید.

● پدر ایشان از مالکین بزرگ و شناخته شده گلپایگان بود. خودش هم پس از تحصیلات مقدماتی عازم اروپا شد و تحصیلات خود را در فرانسه در رشته حقوق به پایان برد و

در سال ۱۳۱۹ به ایران بازگشت و بلافاصله در دانشکده حقوق دانشگاه تهران به تدریس پرداخت. البته در مقام استادی دانشگاه چهره برجسته‌ای نبود اما مردی پرکار، خوش‌سخن و مردم‌دار و بیشتر به کارهای سیاسی علاقمند بود. به همین جهت در دوره چهاردهم به وکالت مجلس رسید. کم‌کم در مجلس نفوذی پیدا کرد و به سمت نایب رئیس هم انتخاب شد، این سمت را داشت تا این که در دوره هفدهم به ریاست هم رسید او جزو کسانی بود که مخالف رفراندوم دکتر مصدق بود و همراه معدودی از نمایندگان از نمایندگی مجلس استعفا نداد. بقیه نمایندگان استعفا دادند تا دست دکتر مصدق را در رسیدن به منویاتش باز بگذارند ولی معظمی مخالفت جدی کرد و به یاد دارم بعد از کودتای ۲۸ مرداد به من گفت زاهدی به او پیشنهاد کرده بود که چون مجلس برخلاف قانون منحل شده مجدداً با دعوت از نمایندگان مجلس را تشکیل دهد و همان مجلس منحل شده دوباره شروع به کار کند ولی او نپذیرفت.

□ مثل اینکه بعد از کودتا چندبار ایشان را به تهران احضار کردند، برای همین کار بود؟

● بله زاهدی از او خواسته بود و گفته بود تو که رئیس مجلسی و استعفا هم ندادی اگر استعفای سایر نمایندگان را هم قبول نکنی مجدداً مجلس به کار خود ادامه خواهد داد. در واقع می‌خواستند با این کار خود را از جنجال انتخابات مجدد خلاص کنند. دکتر معظمی به من گفت چنین وضعی شده ولی من قبول نکردم و گفتم من با دکتر مصدق کار کردم و به همکاری با او شناخته شده‌ام. درست است که بر سر انحلال مجلس و رفراندوم با هم اختلاف داشتیم ولی الان نمی‌توانم این کار را انجام دهم. این موضوع عیناً در مورد اللهیار صالح هم که سفیر ایران در آمریکا بود مصداق داشت. زاهدی و شاه و حتی آمریکا مایل بودند او به عنوان سفیر در آمریکا بماند ولی صالح مخالفت کرد و گفت من سفیر دکتر مصدق بودم و نمی‌توانم سفیر سپهبد زاهدی و شاه باشم. این بود که هم معظمی و هم صالح پیشنهاد زاهدی را نپذیرفتند. بعد هم معظمی به کلی از سیاست کناره‌گیری کرد.^۳ در دانشگاه هم سمتی نداشت و به کارهای دیگر از جمله دامپروری پرداخت تا اینکه در سال ۱۳۵۰ درگذشت.

□ اگر مایلید در مورد دکتر امیراعلم، دکتر حسن ادهم و صادق وثیقی وسوابق آنان نیز قدری بیشتر توضیح دهید.

^۳ البته به کلی از سیاست کناره نگرفت و نام او را در پای اعلامیه‌هایی که بر علیه قرارداد کنسرسیوم و همچنین علیه انتخابات دوره دوم سنا و انتخابات دوره هجدهم و ... صادر شد می‌توان مشاهده نمود.



دکتر عبدالله معظمی | ۲۵۶۵-۱۵

● با کمال میل، دکتر امیراعلم از پزشکان بنام زمان خود بود. او اولین کسی بود که در زمان سلطنت احمدشاه پیشنهاد تشکیل جمعیت شیر و خورشید سرخ را داد. تا این زمان دولت ایران هرچند به کنوانسیونهای ژنو ملحق شده بود و هرچند علامت شیروخورشید سرخ را به عنوان علامت این جمعیت به تصویب کنگره بین‌المللی صلیب سرخ رسانده بود ولی تشکیلاتی نداشت.

پس از زلزله بجنورد که در سال ۱۳۰۲ پیش آمد کشورهای مختلف به کمک ایران شتافتند ولی در ایران مؤسسه‌ای وجود نداشت که بتواند این کمک‌ها را تحویل بگیرد و توزیع کند. این بود که دکتر امیراعلم با فشاری کرد که جمعیت شیروخورشید سرخ تشکیل شود و شد و موجودیت آن به مراجع بین‌المللی اعلام گشت و بقیه اعضا عبارت بودند از دکتر امیراعلم و یاسایی و یکی دو نفر دیگر که نام آنان در خاطر من نیست. این هیئت کار رسیدگی به آسیب‌دیدگان زلزله بجنورد را انجام داد و آن‌طور که به خاطر دارم در همین دوره سیلهایی در کشور شوروی موجب خسارات و ویرانیهایی شده بود و اولین اعلامیه‌ای که این جمعیت برای جمع‌آوری اعانه برای آسیب‌دیدگان این سیل صادر کرد به امضای سردار سپه بود و در بایگانی جمعیت موجود است. امیراعلم جز این کار سمت دیگری نداشت و تازمانی که حیات داشت

به پیشرفت کار جمعیت خدمت کرد و حتی در اواخر مورد غضب رضاشاه نیز قرار گرفت. همسرش بزرگترین فرزند وثوق‌الدوله بود.

دکتر حسن ادهم نیز از پزشکان معروف آن زمان بود. اینها سه برادر بودند. بزرگترین آنان دکتر لقمان‌الدوله و سپس دکتر عباس ادهم (اعلم‌الملک) و پس از وی همین دکتر حسن ادهم بود که لقب حکیم‌الدوله داشت این هر سه پزشک بودند و جز به کار پزشکی و در حاشیه آن به خدمات افتخاری در جمعیت شیروخورشید سرخ به کار دیگری نمی‌پرداختند.

صادق وثیقی در زمان رضاشاه رئیس کل تجارت بود. در آن زمان سه اداره کل داشتیم. یکی اداره کل تجارت که رئیس آن همین وثیقی بود. یکی اداره فلاحت و یکی اداره کل صنعت. رؤسای این هر سه اداره اگرچه عنوان وزیر نداشتند ولی در کابینه وزیران شرکت می‌کردند. صادق وثیقی چون به لحاظ مالی درستکار بود سمت خزانه‌داری شیر و خورشید سرخ را تا سال ۱۳۴۹ که درگذشت به عهده داشت.

□ چطور شد که به مدیر عاملی جمعیت شیروخورشید انتخاب شدید؟

● همان‌طور که قبلاً عرض کردم در سال ۱۳۲۷ دکتر فرهمندی مدیرعامل این جمعیت بود ولی عملاً کارهای جمعیت را من اداره می‌کردم. طرز کار او چندان مورد پسند نبود زیرا دل به این کار نمی‌داد. در اول سال ۱۳۲۸ که انتخابات هیئت رئیسه جمعیت تجدید شد و علی‌اصغر حکمت به جای دکتر حسن ادهم نایب رئیس شد من به سمت مدیرعامل انتخاب شدم و این سمت را تا بهمن ماه ۱۳۵۷ به عهده داشتم بقیه مطالب را در مبحث شیر و خورشید سرخ بعداً خواهم گفت.

□ به نظر جنابعالی موقعیت دربار و سایر کانونهای قدرت مثل ارتش، نیروهای مذهبی و نیروهای ملی و حزب توده در دهه ۲۰ چگونه بود؟

● موقعیت دربار بسیار ضعیف بود. شاه هیچگونه قدرتی نداشت و تنها نظاره‌گر این نابسامانیها و اغتشاشات بود و خود او هم از حمله روزنامه‌ها و نمایندگان مجلس در امان نبود. البته شاه وکلارا احضار می‌کرد و نظر خود را به آنان می‌گفت و از آنان کمک می‌خواست ولی آنها کار خود را می‌کردند. گاهی نظریات شاه را می‌پذیرفتند و گاه با آن مخالفت می‌کردند. به طور کلی دربار در یک وضعیت بلا تکلیفی قرار داشت. در دنباله همین سردرگمیهای اجتماعی غائله پیشه‌وری پیش آمد که در سال ۱۳۲۵ خاتمه یافت و جزئیات آن معلوم است.



دکتر حسین خطیبی در یک مصاحبه مطبوعاتی | ۲۴-۲۴۰۶

البته واقعه مهمی که در این دوره اتفاق افتاد سقوط کابینه‌های قوام بود که به‌رغم موقعیت ضعیف دربار به تحریک دربار انجام پذیرفت. به عقیده من قوام نخست‌وزیری مقتدر و مدبر بود و شاه با او میانه خوبی نداشت. آن زمان رسم بر این بود که وقتی دولتی سقوط می‌کرد شاه برای انتخاب نخست‌وزیر جدید نظر مجلس را می‌خواست. در مجلس هم باندبازی رواج داشت. وقتی قوام السلطنه نخست‌وزیر شد از همان ابتدا با کارشکنی مواجه شد زیرا شاه اصولاً با روی کار آمدن قوام موافق نبود. قوام مردی متکبر بود و فی‌الواقع شاه را در سمت خود نمی‌پذیرفت و به او به دیده طفل خردسالی که در آغاز سلطنت رضاشاه او را دیده بود می‌نگریست. دستورهای او را نمی‌پذیرفت. و بدیهی است شاه هم نمی‌توانست او را تحمل کند. اشرف در پنهان دسیسه چینی می‌کرد و موجبات سقوط کابینه‌های او را فراهم می‌ساخت. در موضوع حل غائله آذربایجان نیز قوام فی‌الواقع غائله را حل کرد ولی شاه آن را به حساب خود گذاشت.

در مورد حزب توده باید بگویم که این حزب در رأس احزاب سیاسی مطرح بود و فعالیت خود را بلافاصله بعد از شهریور ۱۳۲۰ آغاز کرد. بسیاری از جوانان به این حزب گرویدند، روزنامه داشتند و فعالیت می‌کردند. عده زیادی عضویت در این

حزب را پذیرفته بودند و تبلیغ می‌کردند. بعضی از جوانان تحصیل کرده ایرانی خارج و داخل کشور نیز به این حزب پیوستند که بعدها تعدادی از آنان که از این حزب بریده بودند در کابینه هویدا وزیر شدند. در این بریدگی از حزب توده، علم نقش مؤثری داشت. او عده‌ای از آنان را گرد خود جمع کرد و به تدریج آنان از حزب توده فاصله گرفتند و دار و دسته علم را تشکیل دادند و در کابینه او هم یکی دو تن از این افراد بودند.

□ انگیزه علم از جذب توده‌ایها چه بود و چرا آنان را دور خود جمع کرد؟

● شاید به اشاره شاه بود که علم اشخاصی مثل رسول پرویزی، محمد باهری و حتی پرویز ناتل خانلری که قبلاً سمپات حزب توده بود را با وعده‌های گوناگون به طرف خود جذب نمود افراد دیگری مانند هادی هدایتی، منوچهر تسلیمی، فتح‌الله ستوده، هوشنگ نهاوندی، منوچهر آزمون و امثال آنان نیز در شمار کسانی بودند که قبلاً با حزب توده مربوط بودند و به اشاره شخص شاه جذب دستگاه شدند.

بدیهی است که در فاصله سالهای ۳۰-۲۰ تبلیغ و فعالیت این حزب دنباله‌روی کامل از سیاست شوروی استالینی بود تقریباً همین حزب بود که واقعه هفدهم آذر ۱۳۲۱ را به راه انداخت. همین حزب بود که در جریان واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی فعالیت می‌کرد و همین حزب بود که وقتی کافتارادزه در زمان سادچیکوف* به تهران آمد و تقاضای امتیاز نفت شمال را کرد، میتینگ معروف را به راه انداخت و همین باعث سقوط کابینه ساعد شد و همین موجب شد پیشنهاد دکتر مصدق در مجلس به تصویب برسد که هیچ دولتی حق مذاکره درباره دادن امتیاز نفت با هیچ کشور خارجی نداشته باشد. بعد از آن زمزمه ملی کردن صنعت نفت پیش آمد. دکتر مصدق که به وکالت مجلس انتخاب شده بود، و طرفدارانی داشت شروع به انتقاد از قرارداد نفت ایران و انگلیس کرد و به پیروی از او میلیون و نمایندگان دیگری نیز به تدریج دامنه این انتقادات را وسعت دادند.

یکی از مهمترین کانونهای مقاومت در برابر آشفتگیهای زمان، روحانیت بود که در این موقع انسجام یافته و علناً نظریات خود را ابراز می‌داشت. در رأس این روحانیون مرحوم آیت الله کاشانی بود که علناً از اوضاع انتقاد می‌کرد و پیروان زیادی داشت و او بود که با نفوذ کلام خود توانست ملی شدن صنعت نفت را عملی کند و در آغاز با دکتر مصدق همگام و همراه بود.

*. سفیر شوروی در ایران

به نظر من ارتش در آن زمان نقش چندانی نداشت زیرا بعد از واقعه شهریور ۱۳۲۰ ارتش ایران متلاشی شد و به زحمت نوعی بازسازی در ارتش صورت گرفت ولی ارتش در این زمان به نظر من هیچ نقش کلیدی نداشت. سپهبد رزم‌آرا در بازسازی ارتش نقش مهمی داشت و شاید همین موجب شد که به فشار خارجیها به نخست‌وزیری انتخاب شود و همین هم باعث فاصله گرفتن شاه از او شد زیرا رزم‌آرا ارتش را در اختیار خود گرفته بود. بعضی هم واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ دانشگاه تهران را که به شاه تیراندازی شد در نتیجه توطئه چینی رزم‌آرا می‌دانستند. آن طور که فکر می‌کنم شاه با انتخاب او به عنوان نخست‌وزیر موافق نبود و از کشته شدن او هم زیاد ناراحت نشد. اینها مطالبی است که جزئیات آن در همه‌جا هست. چون سوال فرمودید برداشتهای خود را به طور خلاصه عرض کردم. دهه ۱۳۲۰ یک دوره بلاتکلیفی و سردرگمی و سیاست‌بازی بود.

□ فکر نمی‌کنید رزم‌آرا در دوران ریاست ستاد ارتش خود با فعالیتهای سیاسی پشت پرده و دست‌چین کردن و انتخاب وکلای مورد نظر خودش پایه‌های نخست‌وزیری خود را مستحکم می‌کرد؟

● تصور می‌کنم این مطلب صحیح باشد و شاید همین موجب شد که شاه نخست‌وزیری او را با اکراه پذیرفت زیرا می‌پنداشت که ممکن است با قدرت گرفتن رزم‌آرا او زیر پایش را جارو کند.

□ در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق شما مدتی به ریاست دفتر نخست‌وزیر منصوب شدید این انتخاب به چه علت بود؟

● می‌دانید که در این هنگام من مدیرعامل شیر و خورشید سرخ ایران بودم. نایب رئیس جمعیت در این موقع مرحوم علی‌اصغر حکمت بود. مرحوم دکتر مصدق با او میانه خوبی نداشت. اصولاً مرحوم دکتر مصدق با رجالی از این قبیل که در دوره رضاشاه مصدر کار بودند رابطه چندانی نداشت. به بعضی از رجال تازه بدوران رسیده در دهه ۲۰-۳۰ نیز با نظر خوشی نمی‌نگریست یکی از آنها دکتر اقبال بود که قبل از نخست‌وزیری مصدق، استاندار آذربایجان بود. مصدق او را از این سمت برکنار نمود. تصور می‌کنم مرحوم دکتر مصدق برای لطمه زدن به حیثیت حکمت به فکر افتاد که برای او در سمت نیابت شیر و خورشید سرخ نقطه ضعفی پیدا کند. هنگام انتخاب من به مدیرعاملی جمعیت، شیر و خورشید سرخ چند مؤسسه

بیش نداشت که یکی از آنها یک پرورشگاه یتیمان بود که محل آن موقوفه مرحوم شیخ محمدحسین یزدی بود که بعدها خراب شد و به میدان مقابل موزه ایران باستان مبدل گشت. شخصی بنام صنعتی زاده کرمانی مدیر این مؤسسه بود. حکمت او را از این سمت معزول کرد. این شخص نزد مرحوم دکتر مصدق رفت و او را وادار کرد که هیتی برای بازرسی مالی جمعیت بفرستد که خود او هم یکی از اعضای آن هیئت بود. اینها آمدند و چندین ماه رسیدگی کردند و چیزی دستگیرشان نشد. صنعتی زاده اصرار داشت که گزارشی به هر صورت بر علیه جمعیت به دفتر مصدق داده شود. سایرین زیربار نرفتند و در نتیجه هیئت دو گزارش مختلف به دکتر مصدق داد یکی مبنی بر تمجید از خدمات جمعیت و پاکی و درستی اعضای آن و یکی دیگر تنها به امضای او برخلاف این و همین موجب شد که دسته دوم و سوم بازرسان از طرف دکتر مصدق برای رسیدگی به کارهای شیر و خورشید سرخ اعزام شوند. اینها هم موارد خلافی پیدا نکردند و گزارش خود را دادند.

با این همه دکتر مصدق با تضریبهایی که بر علیه حکمت می شد قانع نمی شد. من به تنگ آمدم. یک روز جریان را به دکتر معظمی گفتم. ایشان به من گفتند برای تو وقتی می گیرم که خودت به دیدار دکتر مصدق بروی و جریان کار را به اطلاع او برسانی. او این محبت را کرد و شاید با اغتنام فرصت ذکر خیری نیز از من نزد دکتر مصدق کرده بود. بیش از این تاریخ من دکتر مصدق را بسیار دیده بودم. در مجلس نطقهای او را می شنیدم ولی هیچگاه با او ملاقات حضوری نداشتم و این اولین بار بود که او را رویاروی می دیدم. علی الراسم پرونده ای حاکی از خدمات جمعیت، همراه با عکسهایی همراه خود بردم که به او ارائه دهم. آن مرحوم پیش از آن که به سخنان من گوش فرادهد اولاً با توجه به گزارشهایی که داده شده بود دستور داد تقدیرنامه ای برای جمعیت شیروخورشید سرخ بفرستند و به این ترتیب موضوع مورد نظر یعنی ناراحتی از علی اصغر حکمت فیصله یافت و بلافاصله پاکتی به دست من داد. پاکت را که باز کردم دیدم ابلاغ انتصاب من به سمت مدیرکل دفتر نخست وزیر صادر شده است. در صورتی که من برای کار دیگری نزد ایشان رفته بودم.

به هر صورت این انتخاب مرا شگفت زده کرد، به عرض ایشان رسانیدم که در حال حاضر هم استاد دانشگاه هستم هم مدیر روزنامه رسمی و هم مدیر عامل شیروخورشید سرخ و با داشتن این مشاغل شاید نتوانم از عهده این شغل چهارم برآیم و در ضمن من از محل روزنامه رسمی حقوقی دریافت می کنم که با قبول این سمت که ناگزیر موقتی خواهد بود آن شغل را از دست خواهم داد. اینجا اضافه می کنم که در دوره سی و چند ساله خدمت خود در شیروخورشید سرخ حقوقی

نمی‌گرفتم بلکه به صورت افتخاری کار می‌کردم و این مطلب را ایشان می‌دانست. در پاسخ به من فرمودند نامه‌ای به مجلس خواهم نوشت که به شما با حفظ سمت و حقوق مأموریت دهند که در سمت مدیرکل دفتر نخست‌وزیر خدمت کنید. این نامه را نوشتند. یادم هست که ریاست مجلس با مرحوم آیت الله کاشانی بود. محمد ذوالفقاری هم نایب رئیس مجلس بود. ذوالفقاری نامه‌ای نوشت و مرا مأمور خدمت در دفتر نخست‌وزیری کرد. به این ترتیب این مأموریت از طرف مجلس به من واگذار شد و این سمت را تا روز بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ و سقوط حکومت مصدق به عهده داشتیم.

به خاطر دارم که پس از ابلاغ عزل دکتر مصدق در ۲۵ مرداد چون مجلس قبلاً منحل شده بود و سرپرستی نداشت دکتر مصدق با اعتمادی که به من پیدا کرده بود ابلاغی به من داد که در دوره فترت، ریاست امور اداری مجلس شورای ملی را نیز به عهده داشته باشم. علت این اعتماد آن بود که اولاً من در دوران خدمت خود در سمت مدیرکل دفتر نخست‌وزیر اعتماد ایشان را جلب کرده بودم و ثانیاً دکتر مصدق می‌دانست که من که چندین سال با سمت معاونت و سپس مدیریت روزنامه رسمی در مجلس کار می‌کردم به امور اداری مجلس کاملاً وقوف دارم. آن زمان رسم بر این بود که در دوره‌های فترت بین دو مجلس، همیشه هیئت رئیسه مجلس قبلی عهده‌دار امور اداری مجلس تا انتخاب دوره جدید بود. در این زمان که مجلس منحل شده بود و هیئت رئیسه‌ای وجود نداشت اداره امور مجلس بی‌سرپرست بود. این سمت به من واگذار شد ولی هیچگاه فرصت تعهد این سمت را پیدا نکردم زیرا دو روز بیشتر طول نکشید که کودتای ۲۸ مرداد پیش آمد.

□ به این ترتیب انتصاب جنابعالی به این سمت بایستی بعد از واقعه سی تیر یعنی در سال ۱۳۳۱ باشد. تاریخ دقیق انتصاب خود را به خاطر دارید؟

● دقیقاً به خاطر ندارم ولی داستان انتصاب من به سمت مدیرکلی دفتر نخست‌وزیر در این دوره دقیقاً همین بود که عرض کردم.

□ قبل از شما چه کسی این مسئولیت را داشت؟

● مرحوم ملکوتی پیش از من این سمت را داشت.

□ همان‌طور که اشاره کردید پیش از این تاریخ به سمت مدیرعامل جمعیت شیروخورشید سرخ که وابسته به دربار بود انتخاب شده بودید. چطور شد سمت مدیرکلی دفتر

نخست‌وزیری دکتر مصدق را پذیرفتید؟ با توجه به این مطلب که همه می‌دانیم دکتر مصدق و شاه اختلافات اساسی داشتند و چه شد که دکتر مصدق شما را به این سمت منصوب نمود؟

● سؤال خوبی کردید. این که چطور شد دکتر مصدق مرا به این سمت انتخاب کرد شاید بر اثر تعریف و ذکر خیری بود که دکتر معظمی از من پیش ایشان کرده بود. اصولاً در آن زمان با داشتن سمت افتخاری در شیروخورشید سرخ کمابیش شهرت خوبی هم داشتم. شاید به این دو جهت بود اما این که چرا این سمت را به‌رغم وجود اختلافات اساسی بین شاه و مصدق پذیرفتم این بود که در آن زمان جوان بودم و جوای نام و اصولاً در کارهای سیاسی زیاد هم وارد نبودم. به علاوه این سمت فرمان داشت. فرمانی به دست من رسید به امضای شاه که در آن او خود مرا به پیشنهاد دکتر مصدق به این سمت منصوب کرد. البته آن فرمان را که اکنون هم در اختیار دارم وقتی دیدم خوب فهمیدم که شاه از این انتخاب چندان راضی نیست.

□ چرا؟

● زیرا از امضایی که بر بالای فرمان بود پیدا بود که از روی عصبانیت امضاء شده و کاملاً شبیه به امضاهای دیگر نبود.

□ به این ترتیب بعد از کودتای ۲۸ مرداد شاه چطور اجازه داد کماکان در سمت مدیرعاملی جمعیت شیروخورشید سرخ باقی بمانید؟

● بعد از واقعه کودتا، از ترس مدتی پریشان حال بودم و نمی‌دانستم چه کار کنم. آیا به فعالیت خود در جمعیت شیروخورشید ادامه دهم یا نه. چون همیشه حد خودم را می‌شناختم و هیچ وقت با از گلیم خود فراتر نگذاشته بودم. این بود که دو سه روز هم در منطقه‌ای به نام دربند بین سمنان و شهمیرزاد در باغ یکی از دوستان مخفی بودم ولی بعد به سرکار خود بازگشتم اما این نگرانی در من وجود داشت تا آن که روزی آن را با دکتر اقبال که آن وقت رئیس دانشگاه تهران بود در میان گذاشتم. او به من گفت روزی که شاه برای بازدید از اردوگاه محصلین به بابلسر می‌آید شما را همراه خود می‌برم و به ترتیبی این مشکل را مرتفع می‌کنم. به این ترتیب مرا همراه خود برد، مثل اینکه قبلاً هم خودش در این باب با شاه مذاکراتی کرده بود. وقتی که شاه از مقابل صف مستقبلین که من هم در شمار آنان ایستاده بودم عبور کرد با نظری خشم‌آلود به

بآیات توفیق

محمد رضا پهلوی پسران

۳۴

نظر بسته های جناب دکتر محمد مصدق نخست وزیر موجب این فریاد

جناب دکتر حسین خطیبی ریاست کلی دفتر نخست وزیر

فرمودیم . بتاريخ بیست و نهم تیر ماه یک هزار و سیصد و سی و ششمی
: ۱۳۲۴

حکم ریاست کلی دفتر نخست وزیری دکتر حسین خطیبی به امضای

محمد رضا پهلوی

من نگریست ولی چیزی نگفت و به این ترتیب موضوع فیصله یافت و من توانستم با راحتی خیال به کار خود در جمعیت شیروخورشید سرخ ادامه دهم.

□ وضعیت اداره دفتر کل نخست وزیر در آن زمان چگونه بود؟

● دکتر مصدق دو دفتر داشت. یکی دفتر اختصاصی بود که آقایان فریور و خازنی آن را اداره می کردند. این دفتر وظیفه ترتیب دادن ملاقاتها و کارهای تشریفاتی نخست وزیر را به عهده داشت و محل آن در خانه مرحوم دکتر مصدق در خیابان فلسطین امروزی بود. در طبقه زیرین این خانه دفتر مخصوص نخست وزیر مستقر بود و در طبقه بالا در یکی از اتاقها دکتر مصدق معمولاً در بستر افراد را می پذیرفت و کارهای

نخست‌وزیری را انجام می‌داد و در اتاقهای دیگر مشاورین او و اشخاص متفرقه می‌نشستند و جلسات هیئت دولت نیز در همان‌جا تشکیل می‌شد.

دفتر دیگر در کاخ ابیض (در میدان ارگ فعلی) بود که کارهای کشوری در آن‌جا متمرکز بود. مانند مکاتبات سفارتخانه‌ها، وزارتخانه‌ها و سایر مکاتبات رسمی کشور، محل کار من در این دفتر بود و روال کار براین بود که هر روز ساعت ۹ صبح من کارها را به منزل دکتر مصدق می‌بردم، به نظر ایشان می‌رساندم و دستورات لازم را می‌گرفتم. آخرین بار که به دیدار ایشان رفتم روز ۲۸ مرداد ساعت ۹ صبح بود. خوب به یاد دارم وقتی از پله‌های طبقه اول به طبقه دوم بالا می‌رفتم مرحوم دکتر فاطمی را دیدم که از پله‌ها پایین می‌آمد زیرا او علی‌الرسم ساعت ۸ صبح هر روز به دیدار ایشان می‌رفت. آن روز دیدم دکتر مصدق هیچ حوصله خواندن نامه‌ها را نداشت و مرا زود مرخص کرد. از خانه ایشان که بیرون آمدم وضع شهر را آشفته دیدم. سروصدا زیاد بود و پیدا بود وقایعی در پیش است. وقایعی که بعد پیش آمد و همه از آن آگاهند. زود به دفتر نخست‌وزیری رفتم و کارها را جمع و جور کردم و سپس راهی منزل شدم. فردای آن روز دکتر مصدق و همراهانش دستگیر شدند و سپهد زاهدی زمام کارها را در دست گرفت.

□ در طول مدتی که از نزدیک با ایشان کار می‌کردید، رویه مرحوم دکتر مصدق را در حل مسائل جاری کشور (که کم هم نبودند) چگونه می‌دیدید؟

● البته پاسخ به این سوال مشکل است زیرا من بنا ندارم دور از حقیقت و واقعیت چیزی بگویم. برداشت من هم ممکن است صحیح نباشد و کسانی آن را نپذیرند. به طور خلاصه این طور فکر می‌کنم که آن مرحوم بیشتر به فکر فیصله‌دادن به مشکل نفت بود و سایر کارها را به وزیران و مشاوران خود واگذار می‌کرد. حتی به خاطر دارم که در یک مورد یک نامه رسمی را به من فرمودند که خودت امضاء کن. عرض کردم من حق امضاء از جانب نخست‌وزیر را ندارم. فرمودند این حق را خواهم داد و البته کار به اینجا نرسید و آن نامه را امضاء فرمود. مقصودم این است که معضل نفت مجالی برای ایشان جهت پرداختن به جزئیات امور را نمی‌داد و این مشکل هم با عقاید مختلفی که همکاران ایشان در موارد مختلف ابراز می‌کردند لاینحل می‌ماند و تصمیم‌گیری را برای ایشان با مشکل مواجه می‌کرد. شور و هیجانی هم که در مردم ایجاد شده بود خود مانع دیگری در تصمیم‌گیریها بود. وضع اقتصادی کشور به تدریج رویه وخامت گذاشته بود. در آن موقع مختصر درآمد ارزی حاصل از فروش نفت هم متوقف شده

بود. صادرات غیرنفتی قابل توجهی هم نداشتیم.

فکر می‌کنم دکتر مصدق در مقابل کوهی از مشکلات قرار گرفته بود که برای ایشان مجالی جهت پرداختن به امور دیگر باقی نمی‌گذاشت. مزید بر اینها کارشکنیهای زیاد از سوی دربار وجود داشت. شاه با دکتر مصدق رابطه خوبی نداشت، رجال کشور هم که مصدق آنان را برکنار کرده بود با او علناً دشمنی می‌کردند و در برابر او به کارشکنی می‌پرداختند. در این اواخر آن مرحوم خیلی کم حوصله شده بود.

□ البته در عین این که حل مشکل نفت در اولویت بود ولی در همین دوره لوایح زیادی در کلیه شئون مملکتی تقدیم مجلس شد که نشان می‌داد دولت به اصلاح ساختارهای داخلی توجه جدی دارد و بیانگر بیرون آمدن از بن بستهای اداری بود. لوایحی از قبیل: لایحه استقلال دادگستری، لایحه استقلال دانشگاه، لایحه اصلاح امور اقتصادی و مالی و تقلیل بودجه، اصلاح قانون انتخابات، لایحه ایجاد شوراهای محلی در روستاها، لایحه بستن دادگاههای اختصاصی، لایحه کاهش حق مالکانه توسط زارعین و دهها لایحه دیگر...

● تصور می‌کنم این لوایح مربوط به زمانی است که ایشان از سوی مجلس حق انشاء قانون را به دست آورده بود و می‌توانست از اختیارات ویژه خود استفاده کند.

□ بعد از کودتای ۲۸ مرداد ظاهراً جنابعالی به غیر از وظایفی که در جمعیت شیروخورشید سرخ به عهده داشتید فعالیت سیاسی خاصی نداشتید. فعالیت سیاسی شما از چه زمانی شروع شد و چطور شد به کارهای سیاسی و نمایندگی مجلس کشیده شدید؟

● عرض کنم در دهه بعد از کودتا تقریباً درست ده سال تا سال ۱۳۴۲ عمده وقت بنده به تدریس در دانشگاه و نیز فعالیت در شیر و خورشید سرخ صرف می‌شد. روزنامه رسمی را هم کماکان اداره می‌کردم و هیچ‌گونه رغبتی به کارهای سیاسی نداشتیم و هرگز تصور هم نمی‌کردم روزی به نمایندگی مجلس انتخاب شوم. علاقه‌ای هم به این کار نداشتیم. آنچه موجب شد که به نمایندگی مجلس انتخاب شوم این است که بی‌کم و کاست عرض می‌کنم.

می‌دانید که در سال ۱۳۳۸ یا ۱۳۳۹ زلزله لار اتفاق افتاد و شهر لار را به کلی ویران کرد. به اقتضای مسئولیتی که در شیر و خورشید سرخ داشتیم با یک هیئت امدادی به آنجا رفتیم. کمکهای اولیه انجام شد. مجروحان مداوا شدند و وظیفه شیر و خورشید سرخ در اینجا پایان یافت ولی مردم تقاضا داشتند خانه‌های ویران شده آنان بازسازی

شود. این وظیفه دولت بود ولی در آن موقع دولت خود را در این قبیل موارد کنار می‌کشید و این وظیفه را هم از شیروخورشید سرخ می‌خواست. اعاناتی هم جمع‌آوری شده بود. تصمیم گرفتیم شهر را بازسازی کنیم.

مردم محل بیشتر تقاضا داشتند به آنها کمک شود تا خانه‌های خود را در همان محل مرمت کنند. افراد متخصصی که همراه من بودند می‌گفتند این منطقه زلزله‌خیز است اگر وجوه جمع‌آوری شده را در اختیار مردم بگذاریم خانه‌های خود را به همان سبکی که قبلاً داشت مرمت می‌کنند و در زلزله‌های بعدی باز هم همین تلفات و خسارات وارد خواهد شد. از این رو مرا تشویق کردند که در دامنه جنوبی شهر لار شهر جدیدی برطبق اصول و ضد زلزله بنا کنم. این نظر را پسندیدم و با شرکت فرانسوی آنتروپوز (ntropose) قراردادی بستیم که اسکلت فلزی تقریباً هزار دستگاه خانه را به انضمام مسجد و مدرسه و محلی برای شیر و خورشید سرخ نصب کند و به این ترتیب خانه‌هایی ضد زلزله ساخته شود که ساخته شد و شهر جدیدی بنا گشت که امروز هم هست و به نام شهر جدید لار معروف است. خانه‌ها را بین زلزله‌زدگان تقسیم کردیم. بعداً هم یک بیمارستان در آنجا ساختیم. این مقدمات موجب گشت که من در میان مردم آن شهر شهرتی پیدا کنم و نام نیکی داشته باشم. در این موقع که کار ساختمانها تمام شده بود و مردم زلزله‌زده در آن اسکان یافته بودند کنگره آزاد زنان و آزاد مردان در سال ۱۳۴۲ در تهران تشکیل شد. هدف این کنگره آن بود که به انتخابات دوره بیست و یکم مجلس به اصطلاح صورت مردمی‌تری داده شود.

□ به طور کلی از نظر جنابعالی انتخابات در این سالها تا چه اندازه‌ای آزاد بود؟ نقش کنگره آزاد زنان و آزاد مردان و همچنین نقش شاه در انتخابات چه بود؟

● انتخابات به هیچ‌وجه آزاد نبود و کاملاً تحت نظر شاه بود. صلاحیت همه نمایندگان و نامزدها باید قبلاً به تأیید شاه می‌رسید. شاه در مورد افراد از طریق ساواک و گزارشهایی که سازمانهای اطلاعاتی وابسته به او تهیه می‌کردند نظر خود را اعلام می‌کرد. در انتخابات دوره بیست و یکم شاه برای آن که ظاهری آزادانه به انتخابات دهد علاوه بر روش فوق از طریق کنگره آزاد مردان و آزاد زنان به این کار اقدام نمود. حسنعلی منصور و آقایان احمدنقیسی و عباس سالور، عطاءالله خسروانی، حسن زاهدی و چند تن دیگر کارگردانان این کنگره بودند. در این کنگره اسامی نامزدهای هر حوزه معین و اعلام شد.

از خود اینجانب نیز که داوطلب نمایندگی نبودم درباره بعضی از داوطلبان و صلاحیت آنها برای احراز نمایندگی مجلس پرسش می‌شد که اغلب از مدیران عامل شیروخورشید سرخ شهرستانها بودند. برای شهر لار یکی از افراد سرشناس آن شهر بنام آقای احمد اقتداری که مردی محقق و دانشمند هستند در نظر گرفته شد که البته انتخابی کاملاً درست بود زیرا هم اهل شهر لار بودند و هم عالم و دانشمندی ارزنده متاهی در اینجا مشکلی پیش آمد و آن اینکه چنانکه می‌دانید اهالی شهر لار شیعه مذهب هستند ولی اهالی حومه که اکثریت دارند غالباً اهل سنت هستند. به این مناسبت در ادوار پیش غالباً نماینده شهر لار از اهالی آن شهر نبود در زمان رزم آرا، عبدالرحمن فرامرزی که خود از اهالی شهر لار و از اهل تسنن بود نامزد شد و این برخلاف نظر اهالی شهر لار که شیعه بودند، بود.

یادم هست یکی از نزدیکان فرامرزی بنام محمدعلی آموزگار که بعداً در دوره بیست و یکم از بندر لنگه نماینده شد برای انتخابات آن دوره رفته بود. خودش نقل می‌کرد که اعضای انجمن نظارت را طوری انتخاب کرده بودند که مانعی برای انتخاب فرامرزی نباشد. به هر صورت ایشان انتخاب شدند. آموزگار با عجله رفت و اعتبارنامه فرامرزی را گرفت ولی این واقعه منجر شد به آن که مردم شهر بر سراعضای انجمن انتخابات که اهل تسنن بودند هجوم کردند و آنها را کشتند. این واقعه در روزنامه‌های آن زمان منعکس است و همین موجب شد که در دوره بعد فرامرزی از ورامین به نمایندگی انتخاب شود و دیگر شهر لار نماینده‌ای در مجلس نداشت چون این دو فرقه راجع به کسی توافق نمی‌کردند تا این که در دوره بیست و یک آقای اقتداری از طرف کنگره نامزد نمایندگی از لار شد ولی نامزدی ایشان به همان دلیل که عرض کردم مورد اعتراض ساکنین حومه لار قرار گرفت.

در آن زمان مرحوم باقر پیرنیا استاندار فارس بود و چون بیم غائله‌ای می‌رفت بدون این که من اطلاعی داشته باشم با تهران تماس می‌گیرد و می‌گوید اگر فلان کس یعنی مرا نامزد کنند، به واسطه شهری که در آن منطقه دارم همه مرا قبول خواهند کرد. این پیشنهاد به نظرشاه رسید و قبول شد. یک روز صبح من به مشهد مشرف شدم و عصر بازگشتم. علم نخست‌وزیر بود. به من گفتند ایشان تلفن کرده و می‌خواهد با تو صحبت کند. ابتدا تصور کردم شاید واقعه‌ای، زلزله‌ای، سیلی یا حریق رخ داده، با ایشان تماس گرفتم و قرار شد صبح روز بعد ایشان را ملاقات کنم. این ملاقات صبح روز شنبه اتفاق افتاد در حالی که روز سه شنبه همان هفته روز رأی‌گیری بود. ایشان به من گفت تو از لار باید خود را نامزد کنی. گفتم من علاقه‌ای به این امور ندارم و گذشته از آن فرصتی هم نیست. ولی استدلال من مورد قبول او قرار

نگرفت و ناگزیر روز بعد به شیراز رفت. در فرودگاه افراد سرشناس شهرستان لار که غالباً در شیراز سکونت داشتند اعم از اهل تسنن و تشیع به استقبال آمدند و به این ترتیب به نمایندگی مجلس شورای ملی در دوره بیست و یکم از شهر لار برگزیده شدم.

□ آیا انتخاب شما به نمایندگی از شهر لار مورد اعتراض آقای احمد اقتداری قرار نگرفت؟

● نه تنها مورد اعتراض ایشان قرار نگرفت بلکه آن طور که شنیدم مرا تأیید نیز کردند و با نهایت انصاف گفتند ایشان اگرچه اهل لار نیستند ولی به مردم لار خدمت کردند و این امکان را نیز در اختیار دارند که در رفع نیازهای مردم محروم آن منطقه خدمات بیشتری انجام دهند. سالها بعد خود نیز عین همین مطلب را به من گفتند.

□ آیا شما تنها نامزد نمایندگی مجلس از شهر لار بودید؟

● نامزد دیگری هم بود بنام کاظم پزشکی که مورد تأیید عبدالرحمن فرامرزی بود ولی چون او را کنگره آزاد زنان و آزاد مردان تأیید نکرده بود و تنها نامزد کنگره آقای احمد اقتداری بود که ایشان هم بنابه توصیه استاندار فارس کنار رفت از اینرو قرار شد بنده به جای ایشان به عنوان تنها نامزد انتخابات برگزیده شوم. به این ترتیب در دوره بیست و یکم از شهر لار انتخاب شدم.

□ جنابعالی در دوره‌های بعدی نیز به نمایندگی مجلس انتخاب شدید. اما نه از لار بلکه از تهران. جریان از چه قرار بود و قبل از آن شایسته است قدری در مورد فعالیت خود در مجلس دوره بیست و یکم توضیحاتی بفرمائید.

● علت اینکه در دوره‌های بعد از تهران انتخاب شدم آن طور که شنیدم این بود که آقای عبدالرضا انصاری وزیر کشور وقت فهرست نامزدهای نمایندگی تهران در دوره بیست و دوم را به نظر شاه رسانید و اظهار داشت در این فهرست چهره‌های سرشناس کمتر دیده می‌شوند و اجازه خواست که نام مرا از فهرست نامزدهای شهرستان لار به فهرست نامزدهای تهران منتقل کنند. پیشنهاد او مورد موافقت شاه قرار گرفت و به این ترتیب در سه دوره بعد از تهران به مجلس راه یافتم.

اما در مورد مجلس دوره بیست و یکم به طوری که شنیدم مثل این که قرار بود حسنعلی منصور رئیس مجلس شود. این تصمیم بعد تغییر یافت چون منصور

می‌بایست به نخست‌وزیری انتخاب گردد. او گروهی از تکنوکراتها را به دور خود جمع کرده بود و کانونی به نام کانون مترقی تشکیل داد.

□ همان‌طور که اشاره کردید کانون مترقی مرکز تجمع تکنوکراتهای نوظاسته بود. در مورد نقش این کانون در تحولات سیاسی اقتصادی ایران بیشتر صحبت کنید.

● من شناخت کافی از این کانون نداشتم و با منصور تا قبل از اینکه نخست‌وزیر شود کمترین رابطه‌ای نداشتم ولی می‌دانم که بیشتر نمایندگان انتخاب شده برگزیدگان کنگره آزاد زنان و آزاد مردان بودند و منصور نیز کارگردان این کنگره بود و آراء نمایندگان را در اختیار داشت و همین کانون مترقی بود که بعدها تغییر نام داد و به حزب ایران نوین تبدیل شد.

در آغاز دوره بیست و یکم من که عضو کانون مترقی نبودم در انتخابات هیئت‌رئیس شرکت نکردم. مهندس ریاضی رئیس شد و دکتر باقر عاملی و دکتر شفیع‌امین به سمت نایب‌رئیس انتخاب شدند. من هم در حدود سی تا چهل رأی داشتم و نفر سوم بودم. مجلس هم دو نایب رئیس بیشتر نداشت. به این ترتیب به عنوان عضو هیئت رئیس مجلس انتخاب نشدم ولی به سمت رئیس کمیسیون فرهنگ مجلس انتخاب شدم. بعد از آنکه منصور کابینه خود را تشکیل داد. دکتر عاملی را به سمت وزیر دادگستری معرفی کرد. مطابق آئین‌نامه مجلس در صورتی که یکی از نواب رئیس استعفا می‌داد کسی که در رتبه بعدی بود به سمت نایب رئیس انتخاب می‌شد. این بود که من به استناد سی، چهل رأیی که آورده بودم به جای دکتر باقر عاملی بر طبق آئین‌نامه مجلس به نیابت ریاست مجلس برگزیده شدم و این در اوایل سال ۱۳۴۳ بود. بعدها این سمت را کماکان در انتخابات بعدی نیز به عهده داشتم.

□ در همین دوره جنابعالی مدتی رئیس کمیسیون فرهنگ بودید، لطفاً از اقدامات خود در این دوره صحبت کنید.

● در مدت شش ماهه اول این دوره که هنوز نایب‌رئیس نشده بودم رئیس کمیسیون فرهنگ مجلس بودم. در دوره ریاست من در این کمیسیون بود که قانون تأسیس دانشگاه شیراز به مجلس آمد (علم پس از عزل از نخست‌وزیری به فرمان شاه رئیس دانشگاه شیراز شد) این قانون در زمانی که او رئیس دانشگاه بود در مجلس مطرح شد تا اختیارات رئیس دانشگاه توسعه یابد و قرار شد که کمیسیون مشترک فرهنگ مجلسین سنا و شورا به این لایحه رسیدگی و آن را تصویب کنند. و این لایحه پس از

تصویب جنبه قانونی پیدا کند. مجلس رأی داده بود که برای تصویب قانون تأسیس دانشگاه شیراز کمیسیون مشترک فرهنگ مجلسین اختیار داشته باشند لایحه را بررسی کرده، پس از اظهارنظر و تغییر و تکمیل صورت قانونی پیدا کند و نیازی نباشد که دوباره به مجلس برگردد. در آن زمان و همیشه بین مجلس و سنا رابطه خوبی برقرار نبود چون در قانون اساسی قبلی تصویب شده بود که رسیدگی به امور مالی، مالیاتها و بودجه کشور مربوط به مجلس شورای ملی است و سنا حق دخالت ندارد. اما شریف‌امامی که در آن زمان ریاست سنا را به عهده داشت با حالت تهاجمی خود می‌خواست مجلس شورای ملی را هم یدک بکشد و اولین مشکل ما هم همین بود.

می‌دانید که در دوره فترت بین مجلس بیستم و بیست و یکم حدود ۶۰۰ لایحه به تصویب دولت رسیده بود و می‌بایست تکلیف آنها در مجلس روشن شود. چون تعداد این لوایح که در حکومت دکتر امینی در غیاب مجلس تصویب شده بود زیاد بود و امکان مطرح شدن تمام آنها در مجلس فراهم نبود قرار شد لوایح مذکور به تناسب موضوع در کمیسیونهای مشترک مجلسین مطرح شود، یا رد و یا اصلاح و تصویب گردد. مهندس ریاضی که تا حدودی ضعیف بود عملاً در مقابل شریف‌امامی ابراز وجود نمی‌کرد. این لوایح یک قسمت لوایح مالی بود که تصویب آنها در صلاحیت مجلس سنا نبود ولی شریف‌امامی به این اصل قانون اساسی توجهی نداشت و می‌خواست سنا را در لوایح مالی هم دخالت دهد، این بود که پیشنهاد کرد کل این لوایح به تصویب کمیسیون مشترک مجلسین برسد. تنها کسی که با این پیشنهاد مخالفت کرد من بودم که گفتم لوایح مالی تنها باید در کمیسیون دارایی مجلس شورا به تصویب برسد.

این موضوع خیلی به شریف‌امامی برخورد و سر و صدا ایجاد کرد و همین امر موجب کدورتی بین من و شریف‌امامی شده بود. او به خیال خودش از من نقطه ضعفی هم داشت و آن اینکه در ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ وقتی که شاه از کشور رفت، آن نطقی که مرحوم دکتر مصدق کرده بود و در آن اعلام کرده بود که شاه رفت، نطقش نوشته من بود. این مطلب را شریف‌امامی از طریق دکتر معظمی شنیده بود و برای من بهانه کرده بود که پیشنهاد خود را پس بگیرم. و مرا تهدید کرد که اگر در باب پیشنهاد خود اصرار کنم آنچه می‌داند به شاه خواهد گفت. گو اینکه من می‌دانستم شاه از مجاری دیگر خود به این امر واقف است با این همه، تهدید او مؤثر افتاد و من ترسیدم. به هر حال من مخالفت خود را پس گرفتم ولی اتفاقاً این مسئله (یعنی موضوع محدودیت اختیارات سنا در تصویب لوایح مالی) مشکلی به وجود آورد که همیشه بین مجلس شورا و سنا باقی بود. اما شریف‌امامی چون زورش بیشتر بود و



بازدید از دانشگاه پهلوی شیراز از چپ: اسدالله نصر اصفهانی، لیلی امیرارجمند، جمشید آموزگار،
منوچهر گنجی، مرتضی صالحی، حسین خطیبی و ایستاده فرهنگ مهر و سیمای
دبیر آشتیانی دیده می‌شوند | ۱۲۳۸-۱-پ |

مهندس ریاضی هم زیاد پایی این مسایل نمی‌شد کم‌کم می‌خواست اختیار مجلس را هم در تصویب لوایح مالی بگیرد و با نادیده گرفتن قانون اساسی کار را به صورتی برساند که در تصویب لوایح مالی هم مجلس سنا دخالت داشته باشد. البته به صورتی که او می‌خواست نشد ولی وضع را به صورتی درآورده بود که رئیس مجلس تابع او باشد و با کم‌رویی و ساده‌اندیشی ریاضی تا حدی به این مقصود هم رسید.

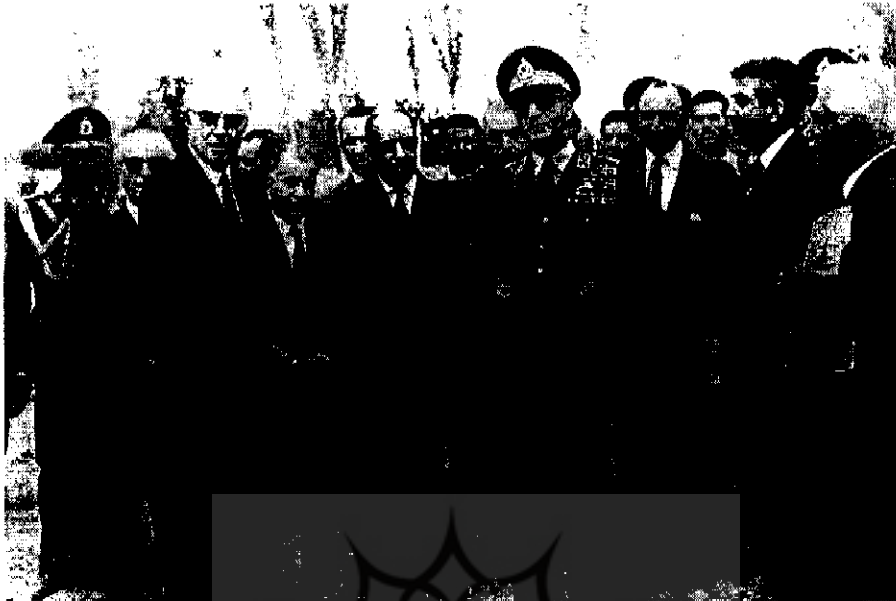
در مورد همین کم‌رویی ریاضی و زیاده‌طلبی شریف‌امامی و کیفیت انعکاس آن در بین نمایندگان مجلس مثالی به خاطر آمد که بد نیست به آن اشاره کنم. روزی وکلای آذربایجان از رئیس مجلس خواهش کردند که سری به خطه آذربایجان بزنند. مرا هم همراه بردند چون مایل بودند در آن استان بیمارستانها و مؤسسات درمانی و خیریه بیشتری بسازیم. ما حدود ۱۰-۲۰ روز تمام شهرهای آذربایجان را بازدید کردیم تا به ارواق و انزاب رسیدیم. در آنجا در ساختمان اداری شیر و خورشید سرخ جلسه کفرانسی که عنوان خداحافظی هم داشت تشکیل شد. تابستان بود و هوا گرم، صندلی گذاشتند تا همه بنشینند. پرنفوذترین و کهنسال‌ترین نماینده آذربایجان «دیهیم» بود که الان هم حیات دارد. او خوش‌بینان و درواقع سخنگوی نمایندگان

آذربایجان بود. پشت تریبون رفت تا از آمدن رئیس مجلس و سایر همراهان به آذربایجان تشکر کند. با این که خودش نماینده مجلس بود و حدود ۲۰ روز هم هیئتی از مجلس از استان سرکشی کرده بود در حضور رئیس مجلس، پشت تریبون به جای اینکه ریاضی را مورد خطاب قرار دهد گفت جناب آقای مهندس شریف‌امامی! همه خندیدند و این نشان‌دهنده آن بود که حتی در نظر نمایندگان مجلس هم مجلس شورای ملی فی الواقع دنباله‌رو مجلس سنا به شمار می‌رفت و در وجدان ناخودآگاه آقای دهییم هم این مطلب اثر گذاشته بود که به جای آنکه رئیس خودش را خطاب کند رئیس سنارا که آنجا نبود مورد خطاب قرار داد. به هر حال این حالت بین دو مجلس بود و جریان امور مالی همیشه در مجلس مشکل پیدا می‌کرد بالاخره قرار بر این شد که لوایح مالی را در مجلس به مرحله رأی برسانند ولی رأی نگیرند و به سنا بفرستند تا نظر مشورتی بدهد و نظر مشورتی سنا برای گرفتن رأی نهایی مطرح شود. در حقیقت نظر سنا در این مورد فرمالیته بود و باعث می‌شد مدتی تصویب نهایی بودجه کشور به عقب افتد.

□ در دوره بیست و یکم، در زمان مطرح شدن لایحه مربوط به مصونیت قضایی و سیاسی مستشاران نظامی امریکایی جنابعالی به عنوان نایب‌رئیس، جلسه مجلس را اداره کردید. برای روشن شدن اذهان و ثبت در تاریخ خاطرات خود را از آن روز بیان کنید و بفرمائید چرا رئیس مجلس در جلسه حاضر نشد؟

● قبلاً عرض کردم که پس از تشکیل مجلس بیست و یکم اکثریت مجلس در اختیار کانون مترقی بود که بعداً تبدیل به حزب ایران‌نویین شد. رئیس کانون مترقی هم حسنعلی منصور بود که قرار بود نخست به سمت رئیس مجلس انتخاب شود. بعدتغییر عقیده داده شد و قرار شد نخست‌وزیر شود و مهندس ریاضی به جای او به ریاست مجلس انتخاب گردد. انتخاب هیئت‌رئیس در دست کانون مترقی بود. همان‌طور که قبلاً گفتم در رأی‌گیری برای نیابت ریاست مجلس من نفر سوم شدم. نامزد حزب ایران‌نویین هم نبودم بلکه به طور طبیعی سی و چند رأی آوردم. بعد از آنکه دکتر عاملی نایب‌رئیس مجلس در کابینه منصور به وزارت انتخاب شد و از سمت خود استعفا داد طبق آئین‌نامه نفر بعدی که دارای اکثریت بود خود به خود نایب‌رئیس می‌شد.

مجلس دو نایب‌رئیس داشت. نفر بعد از دکتر عاملی دکتر شفیع‌امین بود. من پس از انتخاب هیئت‌رئیس به سفر خارج از کشور رفتم و پس از بازگشت به من ابلاغ شد



از چپ: غلامعلی اویسی، محمد خسروشاهی، محمد یگانه، حسین خطیبی، باقر پیرنیا، اسدالله علم، عبدالعظیم ولیان در عکس دیده می‌شوند | ۲۵۳۵-۱-پا

که چون شما بعد از دکتر شفیع‌امین رأی بیشتری برای سمت نیابت ریاست آورده‌اید با استعفای دکتر عاملی طبق آئین‌نامه مجلس نایب‌رئیس هستید و این را رئیس مجلس قبلاً اعلام کرده و در صورت جلسه ثبت شده بود. در اینجا توضیح می‌دهم که طبق آئین‌نامه اگر رئیس مجلس استعفا می‌داد می‌باید رأی‌گیری مجدد شود ولی برای دو نایب‌رئیس این رویه معمول نبود بلکه صاحب رأی بیشتر بعد از نایب رئیس دوم به این سمت انتخاب می‌شد.

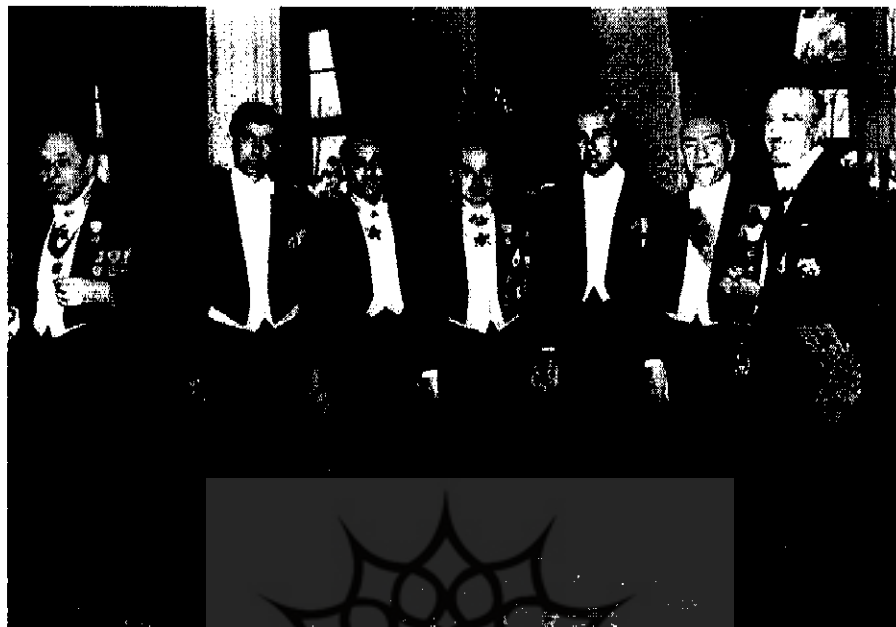
پس از مراجعت از سفر یک شب مهندس ریاضی به من تلفن کرد که فردا جلسه را باید شما اداره کنید. به ایشان گفتم حتماً این وظیفه باید به عهده شفیع‌امین باشد ولی ایشان که از جریان پشت‌پرده آگاهی داشت فکر می‌کرد شاید اداره این جلسه از عهده دکتر شفیع‌امین برنیاید. دستور جلسه را پرسیدم معلوم شد چند لایحه عادی و کم‌اهمیت بود. در آن موقع رسم بود که در پایان هر جلسه دستور جلسه بعدی را قرائت کرده و در صورت جلسه مجلس قید می‌کردند و آن را چاپ و منتشر کرده در اختیار نمایندگان می‌گذاشتند. به هر صورت در دستور جلسه چیز مهمی نبود و هیچ اشاره‌ای به این لایحه نشده بود. فکر می‌کنم مهندس ریاضی که از جریان امور اطلاع داشت شاید نمی‌خواست خود جلسه را اداره کند از این رو تمارض کرده بود. این

استنباط من است که بعد از روشن شدن قضایا که آن موقع به کلی از آن بی اطلاع بودم بر من معلوم شد.

البته این انتقاد بر من وارد است و آن را می‌پذیرم که با داشتن سمت وکالت مجلس می‌باید در جریان کارهای سیاسی مملکت باشم و پاسخ من این است که هنگامی که وکالت مجلس را به ترتیبی که جزئیات آن را عرض کردم پذیرفتم خوب می‌دانستم با داشتن سمت مدیرعاملی شیر و خورشید سرخ سابق نخواهم توانست به کارهای مجلس برسم و اصولاً این عیب هم بود که در آن زمان اکثر نمایندگان از جریان‌های سیاسی بی‌خبر بودند. وقتی هم به سمت نماینده انتخاب شدم به رئیس مجلس گفتم که من با گرفتاریهای سنگینی که در کارهای شیر و خورشید سرخ دارم نخواهم توانست در جلسات مجلس مرتباً شرکت کنم ایشان هم پذیرفتند. اگر صورت‌جلسات این ادوار را ملاحظه کنید خوب می‌بینید که غالباً بلکه در اکثر موارد نام من به عنوان غائب با اجازه در صورت‌جلسه ثبت شده است. فرصت نطق و خطابه‌ای نداشتم نه پیش از دستور و نه هنگام طرح لوایح.

به هر صورت جلسه آن روز تشکیل شد و یکی دو تن از معاونین وزارتخانه‌ها برای پاسخگویی به پرسشهای نمایندگان در مورد لوایحی که در دستور بود حضور داشتند. یکباره دیدم منصور و تقریباً کلیه وزیران کابینه در جلسه مجلس حضور یافتند. تعجب کردم زیرا لوایح موجود اهمیتی نداشت که همه کابینه در جلسه حاضر شوند. بی‌مقدمه دکتر ناصر یگانه که وزیر مشاور در امور پارلمانی بود برخاست و با قید دو یا سه فوریت تقاضا کرد این لایحه در دستور قرار گیرد. بر طبق آئین‌نامه مجلس اگر هیئت‌دولت با قید فوریت تقاضای تغییر دستور جلسه مجلس را می‌کرد می‌بایست در مورد آن رأی‌گیری شود و اگر تصویب می‌شد دستور جلسه تغییر می‌کرد و تقاضای دولت مقدم بود. رأی گرفتم اکثریت موافقت کردند چون اکثر نمایندگان عضو حزب ایران‌نویین بودند و به این ترتیب لایحه مطرح شد. صورت‌جلسه این روز موجود است. می‌توانید به دقت مطالعه کنید.

پس از آنکه کلیات لایحه مطرح شد مخالفین که تعدادشان زیاد بود یکایک پشت تریبون آمدند و به تفصیل بر ضد این لایحه صحبت کردند که نام بعضی از آنها به خاطر من مانده است. در میان مخالفین رحیم زهتاب‌فرد، صادق احمدی، ابوالقاسم پاینده، مهندس ناصر بهبودی، هلاکو رامبد و چند تن دیگر بودند که به تفصیل درباره مضار این لایحه سخن گفتند. در اینجا بود که من به اهمیت این لایحه پی بردم و خودم هم مخالف شدم. تنها کاری که از دست من برمی‌آمد این بود که با استفاده از اختیارات خود و یا رأی گرفتن از نمایندگان به مخالفین اجازه دادم بیش از مدت مقرر



از چپ: حسین خطیبی، حسن اوحدی، حسن صائبی، کاظم سمودی، محمد بهیا
عبدالله ریاضی، مهندس احمد زنگنه | ۱-۳۳۵۳-ب

در آئین‌نامه صحبت کنند تا موضوع بیشتر روشن شود. البته رأی می‌گرفتم و مجلس هم رأی می‌داد.

محیط مجلس بسیار متشنج بود و پیدا بود که اکثریت با این لایحه مخالف است. تعداد موافقین اندک و سخنانشان هم کوتاه و بی‌محتوی بود. دفاع از این لایحه را احمد میرفندرسکی، معاون وزارت خارجه به عهده داشت و چنین استدلال می‌کرد که این لایحه مربوط به لایحه‌ای است که به کنوانسیون وین الحاق شده و چیز مهمی نیست و کشورهای دیگری مثل ترکیه آن را به تصویب پارلمانهای خود رسانده‌اند و کوشش می‌کرد که از اهمیت موضوع بکاهد ولی مجلس زیر بار نمی‌رفت.* در آن

* احمد میرفندرسکی اخیراً در قسمتی از خاطرات خود در مورد ماده واحده می‌گوید:

«... دفاع من مهم‌ترین دفاعی بود که ممکن است یک نفر از یک لایحه‌ای بکند. برای این که اصلاً عقیده به آن نداشتم. مثل اینکه حس ششم من به من گفت این کار، کار مهمی است. کار خطرناکی است. لزومی هم ندارد...» (بگردید: احمد میرفندرسکی، در همسایگی خرس، دیپلماسی و سیاست خارجی ایران از سوم شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، در گفت‌وگو با احمد احرار، لندن، Book Center Limited (مرکز کتاب) K NSING ON LON ON

8، ۱۹۹۷، ص ۵۸.

زمان جلسات عادی مجلس چهار ساعت بود. از ساعت ۹ تا ۱ بعد از ظهر. وقت جلسه تمام شد. ۱۵ نفر از اعضای حزب ایران‌نویین پیشنهاد دادند چهار ساعت دیگر جلسه تمدید شود. طبق آئین‌نامه رأی گرفتم اکثریت موافق بودند. جلسه تمدید شد و باز هم مخالفین به تفصیل در رد این لایحه سخن گفتند. در میان مخالفین یکی مهندس بهبودی بود که پدرش رئیس تشریفات دربار بود. وکلا چنین می‌پنداشتند که چون او مخالفت می‌کند با وابستگی که به دربار دارد شاید این مخالفت به اشاره شخص شاه باشد.

□ شاید هم به این دلیل بود که مهندس بهبودی و تعدادی دیگر از مخالفین تصویب لایحه به علت گرایشات دیرینه خود نسبت به انگلستان نمی‌خواستند نظر مساعدی نسبت به تحکیم و تثبیت بیشتر قدرت امریکا در ایران از خود نشان دهند. ضمن آنکه گفته شده که قبل از مطرح شدن لایحه در مجلس، سید ضیاء‌الدین طباطبایی که به داشتن رابطه با انگلیسیها معروف بود و مایل نبود چنین امتیازی به امریکاییها داده شود ضمن ملاقاتی با شاه از او خواسته بود از دولت بخواهد لایحه را پس بگیرد. شاه که تحت فشار امریکا بوده توضیحاتی می‌دهد و سید ضیاء نهایتاً از شاه درخواست می‌کند اجازه دهد مخالفین لایحه بتوانند نظرات خود را در مجلس بیان کنند و مسلم است که نطق بعضی از مخالفین لایحه به اشاره و توصیه سید ضیاء بوده است...

● این مطالب را من هم شنیده بودم. شاید مبنایی هم داشته باشد به خصوص که بعد از نطق مهندس بهبودی شنیدم پدرش مورد غضب شاه قرار گرفت و از دربار طرد شد. به هر حال در این باب مخفی‌کاری به حدی بود که من هم جریان را نمی‌دانستم. شاه هم در اولین سلامی که پس از این جلسه که تصور می‌کنم در چهارم آبان برقرار شده بود سخت به نمایندگان پرخاش کرد. اصولاً آن‌طور که شنیدم این لایحه در کابینه علم عنوان شد و قرار بود او لایحه را به مجلس تقدیم کند ولی دست به دست کرد چون می‌دانست کابینه او دوام نخواهد یافت و کمیسیونهایی تشکیل داد که لایحه را مطالعه کنند و نظر بدهند. شنیدم در تمام این کمیسیونها نظر مخالف داده شد و پس از خواندن اسناد لایحه جاسوسی پی بردم که چقدر امریکاییها برای تصویب لایحه فشار می‌آوردند.

● این جلسه هشت نه ساعت طول کشید زیرا دولت برای اینکه لایحه فی‌المجلس در همان روز تصویب شود اصرار داشت و تقاضای دو یا سه فوریت هم کرده بود. برای تمدید جلسه، نمایندگان منتسب به حزب ایران‌نویین پیشنهاد می‌دادند مطابق آیین‌نامه رأی داده می‌شد و تصویب می‌شد. در اینجا باید عرض کنم چون این اولین جلسه‌ای بود که من اداره می‌کردم و از آیین‌نامه تشکیل جلسات مجلس اطلاع کافی نداشتم به مرحوم نقیب لاهوتی رئیس اداره قوانین مجلس گفتم پشت سر من بایستد تا برخلاف آیین‌نامه عمل نشود و موارد مختلف را از او می‌پرسیدم زیرا خود تجربه‌ای نداشتم. به هر حال پس از یک جلسه طولانی پانزده تن از نمایندگان مجلس که از موافقین بودند پیشنهاد دادند که به این لایحه با ورقه رأی داده شود. در مجلس سه نوع رأی‌گیری صورت می‌گرفت. یکی به صورت قیام و قعود، یکی با ورقه و یکی هم رأی مخفی. رأی با ورقه را موافقین به این جهت پیشنهاد کردند که پس از رأی‌گیری نام موافقین و مخالفین معلوم باشد. طبق آیین‌نامه وقتی چنین پیشنهادی می‌رسید رئیس جلسه موظف بود رأی با ورقه بگیرد. مخالفین لایحه وقتی موضوع را فهمیدند بلافاصله برای خنثی کردن این پیشنهاد، پیشنهاد دادند که رأی مخفی گرفته شود تا هر کسی بدون آنکه شناخته شود بتواند نظر خود را بدون ترس ابراز کند. طبق آیین‌نامه پیشنهاد رأی مخفی همیشه مقدم بود. در این صورت به پیشنهاد دوم رأی گرفتم و تصویب شد. رأی مخفی به این صورت بود که دو گلدان جداگانه می‌گذاشتند و دو مهره سفید و سیاه به هر یک از نمایندگان می‌دادند. مهره سفید نشانه موافقت و مهره سیاه نشانه مخالفت بود و به این ترتیب نمایندگان با آزادی عمل با مهره‌های سفید یا سیاه رأی خود را اعلام می‌کردند.

نکته دیگر آنکه رسم بر این بود که رئیس مجلس معمولاً رأی نمی‌داد. من بدون آنکه خواسته باشم در اینجا خودستایی کنم عرض می‌کنم که خودم به این لایحه رأی منفی دادم. پس از آنکه آراء خوانده شد تفاوت آراء مخالف و موافق چند رأی بیشتر نبود یعنی آراء موافق تقریباً چند رأی بیشتر از آراء مخالف بود.* ولی معلوم نبود که چه کسی موافق یا مخالف رأی داده است و اگر این چند رأی نبود لایحه تصویب نمی‌شد. به این ترتیب لایحه با اکثریت بسیار ضعیفی به تصویب رسید و این بسیار

* مطابق آنچه در صورت مذاکرات مجلس شورای ملی ثبت شده از ۱۳۶ رأی مأخوذه نمایندگان، لایحه مورد نظر با ۷۴ رأی موافق و ۶۱ رأی مخالف تصویب شد (بنگرید: مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی دوره بیست و یکم، جلسه ۱۰۴، سه‌شنبه ۲۱ مهرماه ۱۳۲۳، ص ۶۴)

موجبات خشم رئیس دولت شد.

این روز مصادف با روزی بود که شاه در دانشگاه در مراسمی شرکت داشت و هیئت دولت نتوانسته بود به موقع در آنجا حاضر شود. این موضوع هم خشم شاه را برانگیخت چون از نظر او تصویب لایحه نمی‌بایست این قدر طول می‌کشید و به زعم او می‌بایست زود تصویب می‌شد.

□ نکته مهم دیگری که در اینجا سؤال برانگیز است تصویب این لایحه در مجلس سنا است که قبل از مطرح شدن لایحه در مجلس شورا صورت گرفت. علی‌الرسم لوایح دولت ابتدا در مجلس شورا مطرح و تصویب می‌شد و آن‌طور که مشخص است تصویب لایحه مزبور در سنا نیز در یک شرایط نامساعد صورت گرفت به طوری که اکثر نمایندگان سنا موقع رأی‌گیری خواب بودند. در این مورد اگر مطلبی دارید بیان کنید.

● بله رسم بر این بود که دولت لوایح را بر حسب تشخیص خود ابتدا به مجلس شورا می‌فرستاد به خصوص لوایح مالی را که تصویب آن از مختصات مجلس بود ولی این لایحه را اول به مجلس سنا فرستاد شاید به این دلیل که در آن مجلس با بودن مهندس شریف‌امامی ممکن بود به آسانی به تصویب برسد چنان‌که رسید و چون لایحه در مجلس سنا به تصویب رسیده بود احتمال می‌رفت وقتی به مجلس شورا بیاید با مخالفت کمتری روبرو شود و چنان‌که دیدیم نشد.

شریف‌امامی این لایحه را پس از تصویب چند لایحه معمولی در ساعتی بعد از نیمه‌شب در حالی که بیشتر نمایندگان پیرمرد چرت می‌زدند عنوان کرد و این‌طور عنوان کرد که این لایحه مختصری است که دولت آورده و تصویب آن اشکالی ندارد. سناتورها هم اگرچه یکی دو نفر مخالفت مختصری کردند ولی به آسانی آن را به تصویب رساندند و سپس لایحه مصوب مجلس سنا به مجلس شورا آمد که با این جریان‌ات روبرو شد.

چند روز پس از تصویب لایحه در مجلس شورا شنیدم مهندس شریف‌امامی رئیس مجلس سنا گفته بود که فلان‌کس یعنی من تجربه کافی در اداره مجلس نداشت. اگر من به جای او بودم تقاضای جلسه سری می‌کردم و موضوع را در آن جلسه مطرح می‌کردم و سپس با جلب موافقت نمایندگان آن را به جلسه علنی می‌آوردم.

یک مطلب را فراموش کردم که بجاست آن را در اینجا متذکر شوم و آن اینکه من سیاست را هیچ وقت دوست نداشتم و دنبال آن هم نبودم. انتخاب من به نمایندگی مجلس همان‌طور که عرض کردم کاملاً تصادفی بود و تمام کوشش من در چهار دوره

نمایندگی این بود که بتوانم با یافتن ممر درآمدهای جدید، دایره خدمات خیریه و درمانی و امدادی شیر و خورشید سرخ سابق را توسعه دهم و در این کار هم توفیق یافتم و لایحه مربوط به دفاتر اسناد رسمی و عوایدی که از این طریق برای شیر و خورشید عاید می شد در دوره نمایندگی من به تصویب رسید. لایحه درآمد جمعیت از محل تفاوت فروش ارز در همین دوره به تصویب رسید و این عواید موجب شد که جمعیت بتواند خدمات خود را در نقاط مختلف کشور توسعه بدهد.

□ بنابه آنچه اظهار داشتید جتابعالی با سیاستهای منصور و تصویب لایحه مصونیت مشاوران نظامی امریکایی مخالفت نمودید با این وجود چه شد که به مناسبت ترور منصور شما نطقی ایراد کردید. در این مورد لطفاً توضیح دهید.

● در آن وقت لیدر فراکسیون حزب ایران نوین، محسن خواجه نوری بود. قرار بود به مناسبت ترور منصور جلسه ای گرفته شود و خواجه نوری هم صحبت کند. او با منصور خیلی صمیمی بود و چون خیلی حساس بود و زیاد گریه می کرد نمی توانست نطق کند. مهندس ریاضی رئیس مجلس بدون مقدمه به من گفت شما بروید چند کلمه ای بگویید. من هم صحبت کردم و چند شعر به مناسبت خواندم. این تنها نطقی بود که ناخواسته در تمام شانزده سال دوره نمایندگی خود کردم. اگر صورت جلسات مجلس را ملاحظه کنید، نطق دیگری نکردم حتی یک صحیح است و احسن هم نگفتم چون این دو عبارت را اگر نماینده یا نمایندگان می گفتند در صورت جلسه ثبت می شد.

□ چطور شد عضویت در حزب ملیون و بعداً حزب ایران نوین را پذیرفتید؟

● من باطناً از حزب و عضویت در آن خوشم نمی آمد مگر اینکه مجبور می شدم. زیرا این حزبها اصولاً وقتی تشکیل می شد تنها عنوانی داشت ولی مفهوم نداشت در صورتی که حزب باید از بطن جامعه و به دنبال ضرورتی درست شود. در دوره بیست و چهارم بنی احمد همین ایراد را به حزب رستاخیز گرفت که می خواستند مصونیت او را سلب کنند. عمده احزاب در ایران برنامه ای نداشتند تا براساس آن کار کنند. فقط صورت ظاهر داشتند و فاقد هر گونه عمق و مفهوم بودند. بعد از شهریور ۱۳۲۰ من خودم را همواره از حزب بازیها کنار می کشیدم. از طرفی اشتغالات زیاد مانع از حضورم در احزاب می شد. در مورد عضویت من در حزب ملیون باید عرض کنم خودم نه تقاضای عضویت کردم و نه جایی چیزی در این مورد نوشتم. دکتر اقبال در

زمان نخست‌وزیری خود به من پیشنهاد کرد که عضویت حزب را بپذیرم من قبول کردم ولی به خاطر ندارم در جایی یادداشتی مبنی بر عضویتم نوشته باشم و هیچ دخالتی هم در کارهای حزب نداشتم و در هیچ جلسه‌ای شرکت نمی‌کردم. چنان که عضویت در حزب ایران نوین را نیز به اجبار قبول کردم.

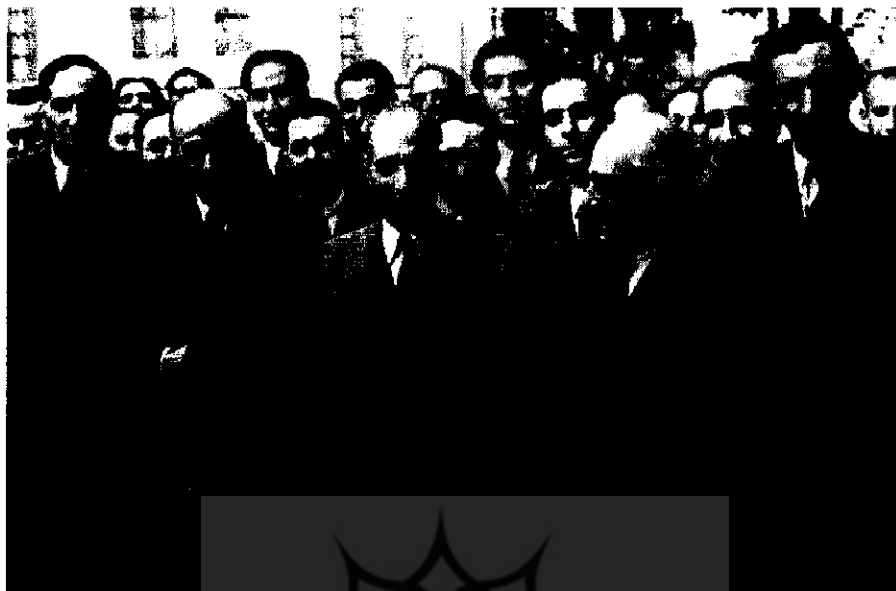
□ به اجبار چه کسی به عضویت حزب ایران نوین درآمدید؟

● در اینجا باید توضیح دهم که چرا عضویت در حزب ملیون را هم به اجبار پذیرفتم. جریان واقعه از این قرار است که پس از تأسیس حزب مردم و حزب ملیون ابتدا علم از من خواست که عضویت آن حزب را بپذیرم به ایشان گفتم من با داشتن سمت مدیرعاملی شیر و خورشید سرخ باید بی طرف باشم و نمی‌توانم عضویت هیچ حزبی را بپذیرم. البته این بهانه بود چون می‌خواستم شانه از قبول مسئولیت امور حزبی خالی کنم. پس از او دکتر اقبال مرا خواست و گفت امر شاه این است که عضویت حزب ملیون را بپذیری. ناچار پذیرفتم و همین باعث کدورت علم از من شد. در مورد حزب ایران نوین نیز همین استدلال را کردم ولی منصور به من گفت این امر شاه است من به وسیله عباس مسعودی من غیرمستقیم جریان را استفسار کردم. ایشان گفتند که صحیح است و شاه دستور داده است این بود که ناچار عضویت حزب ایران نوین را پس از گذشت چند ماه بعد پذیرفتم.

□ شما که در چهار دوره اخیر مجلس نایب‌رئیس بودید مهندس ریاضی و مهندس شریف‌امامی را خوب می‌شناختید. لطفاً درباره این دو نفر نظر و برداشت خود را بیان فرمائید.

● عرض کنم مهندس ریاضی جزو دسته اول محصلین ایرانی بود که در زمان رضاشاه به فرانسه اعزام شد. آن‌طور که شنیدم در رشته خود خیلی خوب تحصیل کرده و به درجه مهندسی رسیده بود. در سال ۱۳۱۵ به تهران بازگشت و معاون و استاد دانشکده فنی شد. اولین بار که او را دیدم در تابستان سال ۱۳۱۶ بود. من به اتفاق فروزانفر و شیخ محمدحسین فاضل تونی و چند نفر از شاگردان برای کوه‌پیمایی به دره لار رفته بودیم و در راه بازگشت از شهرستانک خود را به جاده چالوس رساندیم و پیاده از آن جا به طرف کرج می‌آمدیم.

در این زمان جاده چالوس خاتمه یافته بود و قرار بود رضاشاه برای افتتاح این جاده و همچنین کارخانه حریربافی چالوس روز بعد به چالوس برود. علی‌اصغر



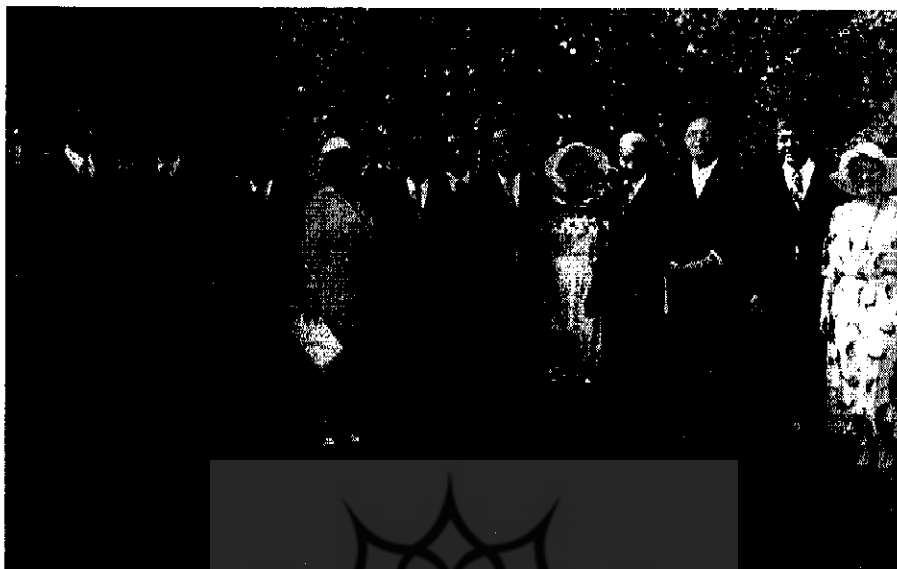
عبدالله معظمی، اکبر میامی، رضا زاده شفق، عیسی صدیق و محسن حداد
در عکس دیده می‌شوند | ۲۹۴۶-۱-پ

حکمت که وزیر معارف بود در اتومبیلی نشسته بود و همراه با مهندس ریاضی به طرف چالوس می‌رفت. پشت سر او هم یک جیب بود که سیورسات حمل می‌کرد. مرحوم مهدی ایرانی که رئیس تعلیمات شهرستانها بود در آن اتومبیل نشسته بود. وقتی حکمت، فروزانفر و فاضل تونی را دید اتومبیل را نگاه داشت و با آنان احوالپرسی کرد و ما را هم که کوهنوردی و پیاده‌روی می‌کردیم خیلی تشویق کرد و از وضعیت تحصیلی ما پرسش کرد. همان‌طور که گفتم مهندس ریاضی را که تازه از فرانسه برگشته بود برای تشویق همراه آورده بود. حکمت خیلی از او تعریف می‌کرد. بعد از این تاریخ تا سال ۱۳۴۲ که او نماینده و رئیس مجلس شد او را جز یکی دو بار در مجالس دانشگاهی ندیدم و از دور با هم آشنایی داشتیم. در این مدت ۲۶ سال او صرفاً به کار تعلیم و تدریس می‌پرداخت. ضمناً سمت معاونت و سپس ریاست دانشکده فنی را هم داشت. معلم خوبی بود و دانشکده را هم به خوبی اداره می‌کرد. در مجلس بیست و یکم که شرح آن را دادم او هم به مجلس راه یافت. برای ریاست مجلس در این دوره اول دکتر رضا زاده شفق در نظر گرفته شده بود و بعداً که معلوم شد سن او در این سال به هفتاد رسیده و طبق قانون نمی‌تواند به نمایندگی انتخاب شود به مجلس سنارفت و سناتور شد. ابتدا حسنعلی منصور نامزد ریاست

مجلس شد و چنان‌که می‌دانید در همین اوان قرار شد منصور به جای علم نخست‌وزیر شود قرعه به نام مهندس ریاضی افتاد و او رئیس شد. بعدها که پس از تقریباً پانزده سال ریاست مجلس در آخر دوره بیست و چهارم، دیگر به سمت ریاست انتخاب نشد و دکتر جواد سعید انتخاب شد دیدم که کمی از این بابت ناراحت است. مدتی مدید رئیس بود و به این شغل عادت کرده بود. این ناخوسندی موجب شد که پس از انتخاب نشدن به پاریس برود و در کشاکش انقلاب که برنامه دولت بختیار در مجلس مطرح بود درست صبح آن روزی که قرار بود مجلس به دولت بختیار رأی اعتماد بدهد به تهران بازگشت. این طور می‌گفتند که آمده تا حقوق معوقه خود را بگیرد و این درست نبود زیرا با اجازه رفته بود و حقوق او مرتباً به حسابش واریز می‌شد. شاید علت دیگری داشت.

مهندس ریاضی مجلس را هم به مانند دانشکده اداره می‌کرد و با نمایندگان مانند شاگردان خود رفتار می‌نمود. آنان هم نسبت به این رویه اعتراض نمی‌کردند تا اینکه جریانات انقلاب پیش آمد و در یک جلسه محسن پزشکیور رهبر حزب پان‌ایرانیست موقع را مغتنم شمرد و به او سخت تاخت و این سبک اداره مجلس را مورد انتقاد قرار داد در حالی که سالها آن را تحمل می‌کرد و در این باب سخنی نمی‌گفت. ریاست جلسات مجلس را معمولاً خود او به عهده داشت. سر وقت می‌آمد و جلسه را تشکیل می‌داد مگر اینکه اتفاق خاصی بیفتد یا نظر خاصی باشد که او اداره جلسه را به نواب واگذار کند که در این مورد معمولاً آن را به من واگذار می‌کرد. مرد بسیار مرتبی بود. در اداره امور اداری مجلس بسیار سختگیر بود و زیر بار توقعات کارمندان نمی‌رفت. به این جهت کارمندان هم به او نظر خوبی نداشتند و وقتی تغییر کرد این تغییر را با حسن قبول تلقی کردند و از این پیش آمد خوشحال بودند. مزید بر این چون یک نوع دنباله‌روی از رئیس مجلس سنا می‌کرد و شخصیتی از خود بروز نمی‌داد به همین جهت هم همیشه مورد ایراد نمایندگان بود.

اما در مورد مهندس شریف‌امامی باید بگویم که او شخصیتی درست عکس مهندس ریاضی داشت. مردی جاه‌طلب، مقام‌دوست و متکبر و مال‌اندوز بود و همیشه این‌طور وانمود می‌کرد که مجلس شورا را هم یدک می‌کشد. معمولاً جلسات مشترک مجلسین را در سنا تشکیل می‌داد تا خودش رئیس باشد. از چند جا حقوق می‌گرفت. غیر از سنا مشاغل متعدد دیگری داشت. به یک مورد از اختلاف خود با او در مجلس بیست و یکم اشاره کردم. بعد از آن کوشیدم رابطه خود را با او در حد معمول نگاه دارم. در سالهای اخیر او و مهندس ریاضی نواب رئیس جمعیت شیر و خورشید هم بودند و این بیشتر از آن جهت بود که می‌خواستیم برای کمک به



اعضای هیئت رئیسه مجلس شورای ملی در دوره ۲۴ از راست: پری اباصلتی، لطف‌الله رئیسی، جعفر منصوریان، جواد سعید، ویدا داری، حسین خطیبی، داریوش شیروانی، مهیندخت صنیع، حسن صائبی، جواد تقوی‌لاریجانی، خلیل الداعی | ۳۷۶۹-۱-پ |

جمعیت نظر موافق آنها را داشته باشیم و تا حدی هم این نظر صائب بود زیرا لوایحی که به نفع شیر و خورشید سرخ به مجلس می‌رفت با نظر موافق آنها مواجه بود. شریف‌امامی در دستگاه‌های دولتی خیلی اعمال نفوذ می‌کرد. محمد خسروشاهی را که بازرگانی به نام بود از سمت ریاست اتاق بازرگانی برداشت و سناتور طاهر ضیایی را که از دست پروردگان خود او بود به جایش گذاشت.

□ استحضار دارید که پس از مشروطیت، دوره نخست وزیری هیچ‌کس به اندازه هویدا طولانی نبود. بسیاری از مورخان بر این باورند که اشتباهات صورت گرفته در این دوران سیزده ساله موجبات اصلی سقوط حکومت پهلوی را فراهم آورد. از آنجا که جنابعالی، هویدا را از نزدیک می‌شناختید ممکن است سؤال کنم برداشت شما از او چه بود؟

● آنچه عرض می‌کنم برداشت و استنباط من است ممکن است صحیح باشد یا نباشد ولی در آنچه می‌گویم حب و بغضی ندارم البته بین من و ایشان باطناً رابطه خوبی وجود نداشت ولی هر دو ظاهر را حفظ می‌کردیم. اول اینکه دستگاه شیر و خورشید

سرخ زیر نظر او نبود و آن را نوعی رقیب وزارت بهداشتی می‌دانست که خودش مسئولیت آن را داشت، به خصوص از زمانی که قرار شد بیمارستانهای بهداشتی را به ما تحویل دهند و من این مسئولیت را قبول کردم. دستگاههای دولتی مطیع محض او بودند به استثنای یکی دو وزیر که تک‌روی‌هایی می‌کردند و او آنها را در ترمیم کابینه خود دست به سر می‌کرد مثل نهایندی یا عالیخانی که رئیس دانشگاه شدند. آموزگار را هم جانشین بالقوه خود می‌دید که همین‌طور هم شد. هوشنگ انصاری هم باطناً داوطلب نخست‌وزیری بود و این چندان برای او دلچسب نبود. بقیه وزراء از رفقای او بودند و همه بی‌چون و چرا از او اطاعت می‌کردند. او هم بی‌چون و چرا مطیع محض شاه بود و خود را مجری اوامر او می‌دانست و این سلسله‌مراتب تا پایین‌ترین رده به همین صورت بود.

هر مادونی خود را تنها مجری دستور مافوق می‌دانست و ابتکار عمل کمتر به کار می‌برد. همان‌طور که شاه دوست داشت نخست‌وزیر تنها مجری دستورات او باشد و از خود ابراز عقیده نکند. نخست‌وزیر هم در مورد وزیران همین‌طور فکر می‌کرد و وزیران هم در مورد معاونین خود و قس علی‌هذا. در این میان شیر و خورشید سرخ استقلال داشت و وابسته به دولت نبود.

دوم اینکه در برخوردهایی که ناگزیر داشتیم مواردی پیش می‌آمد که موجب آزرده‌گی بیشتر خاطر او می‌شد. در یک مورد بودجه‌ای به مجلس داده بود و در آن از اعتبار جمعیت شیر و خورشید سرخ کاسته بود. مورد دیگر هنگامی که عایدی طبیعی شیر و خورشید سرخ را از محل ثبت سفارش حذف کرده و ضمن تبصره‌ای در بودجه آن را به صورت یک قلم منظور نموده بود که با کوشش من به تصویب نرسید و یک مورد هم در افزایش سهمیه جمعیت از دوهزارم به چهارهزارم اسناد رسمی بود و آن طرحی بود که فخر طباطبایی پیشنهاد کرده بود و به تصویب رسید و او این را از چشم من می‌دانست. این موارد بیشتر موجب رمبده‌گی او می‌شد. از طرف دیگر چون خودش را مجری می‌دانست زیاد دل به کار نمی‌داد. مکرر اتفاق می‌افتاد که برای کارهای جمعیت از او تقاضای ملاقات می‌کردم که معمولاً مرا برای صرف ناهار به نخست‌وزیری یا صرف شام به خانه خود دعوت می‌کرد تا همان‌جا صحبت کنیم ولی کمتر فرصت می‌داد که تقاضای خود را مطرح کنم. این اواخر به خصوص حوصله زیاد نداشت و خسته شده بود. گاهی پیش دوستان یک‌دل از این شیوه شاه که می‌خواست در مقابل او هیچ‌کس ابراز عقیده نکند اظهار دل‌تنگی می‌کرد.

□ چه شد که هویدا به مقام نخست‌وزیری رسید؟

● انتخاب او به نخست‌وزیری کاملاً تصادفی بود. هویدا با منصور خیلی نزدیک بود و رفاقت این دو با هم شهرت داشت. وقتی منصور ترور شد. شاه برای اینکه عکس‌العملی نشان دهد صمیمی‌ترین دوست منصور را نخست‌کفیل نخست‌وزیری کرد. چند روز بعد که منصور فوت کرد هویدا نخست‌وزیر شد. چند سال بعد یک‌روز از مهندس ریاضی شنیدم که شاه در مراسمی گفته بود چه خوب کسی را برای نخست‌وزیری انتخاب کردم. او پس از آن همه نخست‌وزیرانی که به خصوص در دهه ۲۰ داشت و چندان به گفته‌های او اعتنا نمی‌کردند هویدا را در قالب همان کسی می‌دید که می‌خواست. اول هم که نخست‌وزیر شد کسی فکر نمی‌کرد دوران نخست‌وزیری او طول بکشد ولی کشید. این سرسپردگی محض هویدا بود که او را سیزده سال در مقام خود نگاه داشت.

هویدا اگرچه مراحل دانشگاهی را تا بالاترین درجه ندیده بود ولی روی هم رفته مرد مطلعی بود. زبانهای فرانسه و انگلیسی را خوب می‌دانست و چون قسمتی از تحصیلاتش را در بیروت گذرانده بود به زبان عربی هم آشنایی داشت. هرچند دل و زبانش یکی نبود ولی مبادی آداب بود. به رفقا و اطرافیان خود خیلی می‌پرداخت. خیلی رفیق‌باز بود. دیگران را هم زیر نظر داشت و در مواقع حساس دل آنها را به دست می‌آورد. یادم می‌آید که دستم شکسته بود و در تهران بد عمل کرده بودند. برای عمل مجدد به لندن رفتم پس از اینکه به هوش آمدم چشمم به سبذگل زیبایی افتاد که او فرستاده بود. او مرا به لندن فرستاد و خرج سفر و معالجه مرا داد در حالی که می‌دانست بین ما چندان صفایی نیست. دست و دل‌باز بود، البته از خزانه دولت. جز در مورد پست و مقام خود تنگ‌نظر نبود. رفیق‌باز و در دشمنی تا حدی کینه‌توز بود از جمشید آموزگار که او را رقیب خود می‌دانست بدش می‌آمد. بسیار باهوش و زرنگ و موقع‌شناس و زودفهم و تودار بود.

تنها یک وزیر را دیدم که با او مشاجره می‌کرد. او هم عبدالعظیم ولیان بود که مردی بی‌ریشه و بددهن بود. در یک جلسه خودم شاهد مشاجره بین او و هویدا بودم و دیدم که هویدا کوتاه می‌آمد. ولیان برگزیده ساواک بود و شاید هم به همین پشت‌گرمی چنین رفتارهایی را می‌کرد. بیچاره هویدا در عین اینکه رئیس ساواک رسماً معاون نخست‌وزیر بود خودش از ساواک می‌ترسید و هیچ‌گونه نفوذی در این دستگاه نداشت. این دل‌تنگی را گاهی با محارم خود در میان می‌گذاشت. رئیس ساواک همه چیز را از او مکتوم می‌داشت و مستقیماً به شاه گزارش می‌داد. فکر می‌کنم هویدا خودش هم علاقه‌ای نداشت که از این قبیل مسایل آگاهی داشته باشد چون کاری از او

ساخته نبود. دیگران و حتی وزیران هم از نصیری و یکه‌تازی‌های او بیم داشتند. شاه دستگاه‌های اطلاعاتی خود را گاهی به جان هم می‌انداخت. ساواک، بازرسی شاهنشاهی، سرای نظامی، دفتر ویژه، شهربانی و ادارهٔ دوم چون جداگانه و به طور محرمانه کار می‌کردند هیچ‌کدام از کار هم خبر نداشتند و مقصود شاه این بود که اخبار محرمانه را از مجاری مختلف به دست آورد. این مراکز هرچند از کار هم سر در نمی‌آوردند ولی همه در یک نکته متفق بودند که نباید چیزی را به شاه گزارش کنند که موجب ملال خاطر او شود. علم در یادداشتهای خود اشاره می‌کند که یک شب سپهبد یزدان‌پناه به شاه گزارش داد که در فلان استان این بار که بازرسان شاهنشاهی رفتند هیچ‌گونه شکایتی وجود نداشت. فرح می‌گوید شاید چون می‌بینند که ترتیب اثری داده نمی‌شود دست از شکایت برداشته‌اند. شاه از این ابراز نظر فرح خوشش نیامد و مجلس به سردی خاتمه پیدا کرد.

این بود برداشت من از هویدا و دوران ممتد نخست‌وزیری او که دوره‌ای یکتواخت بود و پله‌پله شاه را به سرانحالی سقوط می‌کشید. در این سیزده سال خیلی کار می‌شد کرد ولی در نتیجه یکه‌تازی و خود بزرگ‌بینی شاه و سهل‌انگاری و بی‌توجهی مسئولان و از جمله هویدا از این دوران ممتد سکون و آرامش با امکانات مالی فراوانی که فراهم بود نتیجهٔ دلخواه به دست نیامد.

□ در همین دوران سیزده ساله ما شاهد بالا رفتن قیمت نفت هستیم که سیاست اقتصادی کشور و برنامه‌های عمرانی را دستخوش تغییرات اساسی کرد. در این مورد صحبت کنید و بفرمایید نظر شاه در این باب چه بود؟

● در این زمان یک مرتبه قیمت نفت چندین برابر شد قبل از آن بابت هر بشکه نفت دو دلار به ما می‌دادند ولی به رقمی حدود چهارده دلار رسید. شاه همیشه در باب قیمت نفت با کنسرسیوم چانه می‌زد. بنا به آنچه علم در خاطرات خود آورده بین شاه و نیکسون و جرالند فورد مکاتباتی رد و بدل شده و آنان با لحنی آمرانه با شاه برخورد می‌کردند. به هر حال با چندین برابر شدن قیمت نفت عایدی کلانی که انتظار نمی‌رفت نصیب کشورهای نفت‌خیز شد. در مورد عایدی ایران فکر می‌کنم به سالی بیست و سه یا بیست و چهار میلیارد دلار رسید. این افزایش درآمد موجب پیدا شدن یک نوع دستپاچگی شد و جریان کارها را از مجرای طبیعی خود دور کرد.

پس از چندی شاه موضوع تمدن بزرگ را اعلام کرد. یک روز با فرح به سازمان برنامه رفت و با تکبر اعلام کرد که باید ظرفیت کارهای خود را بالا ببرید تا قدرت جذب این سرمایه را داشته باشید. در حالی که ما آمادگی نداشتیم که بتوانیم در مدت

محدودی این مبالغ کلان را به طور صحیح جذب کنیم. عجله در این باب تولید فساد می‌کرد که کرد. پیش از آن سازمان برنامه در برنامه‌ریزیهای خود مشکلاتی داشت. برنامه را با مطالعه تهیه می‌کردند. وقتی به نظر شاه می‌رساندند او که همیشه مصارف ارتش را مقدم می‌دانست و می‌خواست مبالغ بیشتری صرف خرید اسلحه و کارهای ارتش بشود. مسئولان را ناگزیر می‌کرد که از بودجه‌های عمرانی دیگر که حق تقدم داشت بکاهند و به بودجه ارتش بیفزایند. این موجب ناراحتی مجریان سازمان برنامه می‌شد. آنان نمی‌دانستند از بودجه کدام قسمت برنامه باید بکاهند و به بودجه‌های خرید اسلحه اختصاص دهند.

من این مطلب را مکرر از دکتر عبدالمجید مجیدی وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه می‌شنیدم که گلایه می‌کرد که ما با مطالعه زیاد برای هر قسمت سهمی و برنامه‌ای تهیه کردیم که ضرورت قاطع دارد. نمی‌دانم چه برنامه‌ای را حذف کنم یا از مبلغ آن بکاهم، وزارتخانه‌ها را چطور قانع کنم. به هر حال طرز کار این بود که درآمدهای سازمان برنامه با یک نوع گشادبازی، بیشتر صرف خرید اسلحه و نیازهای سیری‌ناپذیر ارتش بشود که شاه به آن اصرار داشت. شاه برای توجیه این سیاست همیشه کشور عراق را مثال می‌زد که مثلاً با فلان مقدار جمعیت، فلان مقدار بودجه، فلان مقدار صرف خرید اسلحه و ارتش خود می‌کند. ما با داشتن دو برابر جمعیت عراق و با همسایگی اتحاد جماهیر شوروی و خطری که از جانب آنها احساس می‌کنیم نمی‌توانیم از نظر نظامی از کشور عراق عقبتر باشیم. به همین جهت سازمان برنامه و بودجه هیچ‌وقت نمی‌توانست یک برنامه‌ریزی صحیح داشته باشد.

به هر حال با افزایش امکانات مالی و فقدان برنامه‌ریزی کامل نتوانستیم به نحو درستی از این امکانات بهره‌گیریم. بندرگاه به قدر کافی نداشتیم و کشتی‌ها ناچار روزها و ماهها در بندر معطل می‌ماندند تا تخلیه شوند. سورشارژ و هزینه‌های اضافی می‌خواستند که به مبالغی سرسام‌آور می‌رسید. به قدر کافی جاده نداشتیم. کشتی راه آهن ما کافی نبود. کامیون نداشتیم و به فرض اگر داشتیم راننده نداشتیم. به خاطر دارم این اواخر از کشور کره جنوبی تعدادی راننده استخدام کرده بودیم. اینها همه در نتیجه برنامه‌ریزی غیرمنظم و ناقص سازمان برنامه بود.

خود ما هم در دستگاہی که اداره می‌کردیم همین عیب را داشتیم. بیمارستان می‌ساختیم، تجهیز می‌کردیم، وقتی آماده بهره‌برداری می‌شد طبیب و پرستار و امکانات فنی نداشتیم در نتیجه بیمارستان معطل می‌شد. تا اینکه افراد به تدریج استخدام شوند. البته بعدها به فکر افتادیم که دانشکده پزشکی تأسیس کنیم، مدارس پرستاری و بهیاری فراهم کنیم که این کار را هم کردیم. این عیب در بیشتر

دستگاههای دولتی قبل از انقلاب وجود داشت. یک قسمت کار انجام می‌شد و یک قسمت ناقص می‌ماند. رابطه بین وزارتخانه‌ها هم طوری بود که اکثر دست‌اندرکاران با هم میانه خوبی نداشتند و برای هم کارشکنی می‌کردند، هیچ حلقه ارتباطی بین آنان وجود نداشت. بیشتر مصادر امور قصد خودنمایی داشتند و می‌خواستند به هر وسیله خود را به شاه نزدیک کنند. تضریب و تمامی زیاد بود. در چنین شرایطی که شمه‌ای از آن را گفتم شاه خیال تمدن بزرگ را در سر می‌پرورانید که ایران، زاین دوم آسیا بشود. از باطن کار خبر نداشت و اطرافیان هم که سود خود را در بی‌خبری او می‌دانستند همه به او دروغ می‌گفتند.

به طور کلی شاه پس از افزایش قیمت نفت در صدد برآمده بود تا در مدتی کوتاه این افزایش درآمد را هزینه کند. خیال می‌کرد داشتن پول کافی است و به ابزار کار که نداشتیم کمتر فکر می‌کرد. بودجه‌ها را بالا برد و از همه دستگاهها می‌خواست آن را جذب کنند و این خود فسادى بار آورد که یکی از عوامل سرنگونی او شد.

□ گفته شده که با افزایش عواید حاصل از فروش نفت شاه دستور داده بود تعدادی بیمارستان پانصد تختخوابی در مراکز استانها توسط وزارت بهداری یا شیر و خورشید سرخ ساخته شود. جریان امر چگونه بود؟

● بله اتفاقاً یکی از برنامه‌های شاه در این موقع آن بود که در مدتی کوتاه در مراکز پانزده استان بیمارستانهای پانصد تختخوابی ساخته شود. این برنامه را می‌بایست وزارت بهداری یا شیر و خورشید سرخ هر کدام زودتر می‌توانند انجام دهند. هر دو شروع کردیم.

وزارت بهداری و دست‌اندرکاران آن چون می‌دانستند در این کار نان و آبی هست زود دست به کار شدند ولی گردش کار در وزارتخانه‌های آن زمان به طوری بود که کارها به مانع برمی‌خورد و رده‌های دوم و سوم که حقیقتاً کار را می‌بایست انجام دهند چون نفعی نداشتند اشکال می‌تراشیدند.

از این طرف هم دلالتان بین‌المللی از موضوع خبر یافته و به راه افتاده بودند تا جیبهای گشاد خود را پر کنند. یادم می‌آید یک روز از سفارت انگلیس به من تلفن شد که شخصی که فکر می‌کنم نام او آقای لرد جربکو بود می‌خواهد شما را ببیند. به او وقت دادم. با یک عده همراه آمد و یک کیف بزرگ همراه داشت. فهمیدم که او رئیس یک کنسرسیومی است که می‌خواهد ساختمان این بیمارستانها به او واگذار شود و می‌گفت حاضرم این بیمارستانها را بسازم و تجهیز کنم و آماده تحویل دهم و برای هر

تختخواب مبلغی تعیین کرده بود. او کتابچه راهنمایی را هم که در این مورد چاپ کرده بود به من داد. بعد که کتابچه را خواندم دیدم این پیشنهادی است که برای ساختمان بیمارستان شیخ‌نشینها تهیه شده بود منتهی در پشت جلد آن نوشته بودند طرح احداث بیمارستانهای ایران. او خیال نمی‌کرد که من کتابچه را خواهم خواندم وقتی خواندم خندیدم که چقدر ما را ساده‌لوح و به اصطلاح عامیانه هالو تصور کرده و با همین اندیشه به ایران آمده بود.

به هر حال از فرانسه و آلمان هم هیئتهایی آمدند و هر کدام پیشنهادهایی می‌دادند. شاه هم خیلی عجله داشت که هر چه زودتر باید کار تمام شود. من گفتم با این عجله که نمی‌شود تصمیم گرفت، باید نقشه داشته باشیم، واحد قیمت داشته باشیم کیفیت تجهیزات و شمار آنها را بدانیم و به مناقصه بگذاریم. این مستلزم دقت و مطالعه است.

به هر حال دست به کار شدم و با صلاح‌الدین دکتر مجیدی، چند تن از مهندسين سازمان برنامه را دعوت کردم که در شمار آنان مهندس معین‌فر و مهندس دفتری و یکی دو نفر دیگر بودند. جلسات متعددی تشکیل شد که یکی دو ماه به طول انجامید و این آقایان در کار تهیه نقشه و تعیین واحد بها و مشخصات دیگر بودند تا بتوانیم طبق ضوابط موضوع را به مناقصه بگذاریم. ما در جریان کار بودیم که یک روز چهارشنبه دکتر مجیدی مرا برای صرف ناهار به سازمان برنامه دعوت کرد. در این جلسه وزیر بهداشتی وقت - پرفسور پویان - و وزیر آموزش عالی - دکتر عبدالحسین سمیعی - و عبدالرضا انصاری - مدیرعامل سازمان شاهنشاهی - و فریدون مهدوی - وزیر مشاور کابینه - و چند تن دیگر از دست‌اندرکاران سازمان برنامه حضور داشتند. این یک جلسه هماهنگی بود بین سازمانهایی که به کار درمان می‌پرداختند و در روزهای چهارشنبه هر هفته معمولاً در سازمان برنامه تشکیل می‌شد. فریدون مهدوی که به او نام تانک کابینه را داده بودند بی‌مقدمه اظهار داشت قرارداد ساختمان ۱۵ دستگاه بیمارستان مذکور را امضاء کرده است. مهدوی که فرزندزاده حاج امین‌الضرب بود شهرت داشت که با عجله و سرعت کارها را انجام می‌دهد. دولت هم که در این کار عجله داشت بدون اینکه ما بدانیم به او هم درباره ساختمان بیمارستانها مأموریت داده بود. پس از اظهارات مهدوی من برآشفتم و گفتم شما زیر چه قراردادی را امضاء کردید. من چندین ماه است در کار مطالعه و تهیه مشخصات و تنظیم نقشه و واحد بها هستم. عده‌ای از مهندسان معروف مشغول این کارند و هنوز به جایی نرسیده‌ایم که بتوانیم مناقصه بگذاریم اما او که می‌خواست در این کار خودی نشان دهد و سرعت تصمیم‌گیری خود را به رخ دیگران بکشد گفت به هر

حال کار تمام شده است. او چنین رویه‌ای داشت. به خاطر دارم که یک بار شکر در بازار کمیاب شده و او مأمور شده بود که این کمبود را جبران کند. او با خودستایی زیاد می‌گفت چند کشتی حامل شکر را در میان اقیانوس خریداری کرده که روانه ایران شده‌اند و این در حالی بود که کشتیهای زیادی در بنادر در انتظار تخلیه بار خود بودند. در این جلسه اختلاف میان من و فریدون مهدوی به جای باریک کشید بالاخره با وساطت دکتر مجیدی جلسه بدون نتیجه به پایان رسید در حالی که به قول او قرارداد تنظیم و امضاء شده بود. قراردادی که هیچ‌گاه اجرا نشد. این یک نمونه از عجله‌ای بود که پس از بالا رفتن قیمت نفت برای سرعت بخشیدن به کارهای عمرانی شاه انجام داد و بالاخره هم این بیمارستانها آن‌طور که مورد نظر بود ساخته نشد.

□ آیا نمونه‌های دیگری از این دست به خاطر دارید؟

● از این نمونه‌ها زیاد بود. یک نمونه دیگر را که من شاهد آن بودم این بود که سازمان برنامه و بودجه وجوهی را برای کارهای عمرانی ضروری در اختیار استانداران می‌گذاشت ولی شرط این بود که تا پایان اسفند همان سال به مصرف برسد در غیر این صورت می‌بایست به خزانه‌داری کل برگردد از جمله پانصد میلیون تومان هم به همین منظور در اختیار مهندس منیعی استاندار وقت سیستان و بلوچستان گذاشته بودند. منیعی با تمام صفات خوبی که داشت این کاره نبود و نتوانسته بود این مبلغ را هزینه کند. سال هم به پایان رسیده بود و می‌خواست آن را به خزانه دولت بازگرداند. اتفاقاً در اواخر سال همراه هویدا و چند تن از وزیران که برای سرکشی به کارهای عمرانی آن استان عزیمت کرده بودند من هم بودم. جلسه‌ای در استانداری تشکیل شد. هویدا با پرخاش از منیعی پرسید که این قدر آه و ناله می‌کنید که در استان سیستان و بلوچستان نیازمندیها فراوان است. وقتی بودجه در اختیاران می‌گذاریم، عرضه خرج کردن آن را ندارید، او در پاسخ می‌گفت مصالح ساختمانی نداریم، سیمان نداریم، با نبودن این امکانات چگونه می‌توان این اعتبارات را هزینه کرد. او راست هم می‌گفت چون من خود دست‌اندرکار بودم و مشکلاتی از این قبیل را می‌دانستم به او حق می‌دادم. لاف‌قل این امانت را داشت که وجوه دولت را بیهوده هزینه نکند. می‌بایست به جای پرخاش او را ستایش کرد ولی این استدلال پذیرفته نشد و استاندار در برابر مدیران کل حوزه مسئولیت خود سرشکسته شد این هم مورد دیگری بود که به خاطر آمد.

□ شما که بیش از سی سال در شیر و خورشید سرخ از نزدیک با شمس پهلوی همکاری داشتید چه خاطرات و برداشتی از ایشان و همچنین خواهرش اشرف دارید؟

● این دو خواهر هر چند تنی بودند ولی دارای خصوصیات متفاوتی بودند. اشرف همزاد شاه بود و در او نفوذ زیادی داشت. شاه هم بیشتر طرف او را می‌گرفت. در حالی که شمس بیشتر مورد توجه رضاشاه و مادرش بود. همین امر برای اشرف عقده‌ای شده بود. بعد از به سلطنت رسیدن برادرش و توجهی که او به اشرف داشت دست او را در کارهای سیاسی و غیره باز گذاشت.

او در دهه ۲۰ در عزل و نصب نخست‌وزیران و وزیران دخالت می‌کرد. هژیر را او برای نخست‌وزیری پیشنهاد کرد و جانب او را نگاه می‌داشت تا به قتل رسید. در کار عزل و نصب وزیران خیلی دخالت داشت. در زمان دکتر مصدق تبعید شد ولی دست از تحریک بر نمی‌داشت و آخر کار هم او بود که در پشت پرده کودتای ۲۸ مرداد را رهبری می‌کرد که معلوم شد و تا پایان کار محمدرضاشاه هم همین روش را ادامه می‌داد. می‌دانم که مال‌اندوز بود و به جمع‌آوری ثروت زیاد پایبند بود. می‌دانم که در شرکتهای مختلف سهام بود. فرزندش شهرام نیز دستیار او بود. روی هم رفته ثروت کلانی اندوخت.

در مورد سایر مسائل او حرفهایی زده شده که همه می‌دانند ولی من تا به چیزی یقین نداشته باشم و ندانم بازگو نمی‌کنم ولی این مثل را هم قبول دارم که تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها. او سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی را اداره می‌کرد با عواید سرشاری که یک قسمت آن بخت‌آزمایی بود ولی این مؤسسه نتوانست جای خود را در افکار عمومی باز کند. در حدود ۷۰-۸۰ درمانگاه و یکی دو بیمارستان در رامسر و تحریش ساختند ولی مدیران کارآمدی نداشت و نتوانستند با بودجه کلانی که در اختیار داشتند در پیشبرد اهداف خیریه، خوب استفاده کنند مثل سایر دستگاههای دولتی افراد حقوق می‌گرفتند ولی دل به کار نمی‌دادند. موفقیت شیر و خورشید سرخ به همراه عقده، حسد و رقابتی که از خواهر بزرگترش داشت موجب شد که از من زیاد خوشش نیاید.

در کار شیر و خورشید تا حدی که می‌توانست کارشکنی هم می‌کرد یک نمونه آن بردن سهم جمعیت شیر و خورشید سرخ از بخت‌آزمایی بود که به سازمان تحت اداره خود اختصاص داد. اتاق بازرگانی به پیشنهاد علی و کیلی حق ثبت سفارش و عواید آن را برای این جمعیت تصویب کرد ولی با فشاری که اشرف به هژیر نخست‌وزیر وقت وارد کرد بالاخره بناحق نصف آن را برای سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی گرفت. من با او هیچ‌گونه ملاقاتی نداشتم جز در یک یا دو جلسه که

از مدیران مؤسسات خیریه دعوت کرده بود تا در جلسه‌ای که در دفتر او تشکیل می‌شد شرکت کنند و به ضرورت می‌رفتم. این جلسات را برای آن تشکیل می‌داد که خود را در میان مؤسسات خیریه صاحب نفوذ نشان دهد.

در باره سایر صفات و خلقیات او آنچه بر سر زبانها بود و پیش از انقلاب هم شایع بود، چون به چند و چون آن شخصاً آگاه نیستم به علم‌الیقین آن را بازگو نمی‌کنم. یقین است که اگر اغراق‌گویی هم شده باشد بعضی از آنها را باید صحیح پنداشت.

□ در مورد هرمز قریب و برادرش جمشید قریب که در دفتر شمس کار می‌کردند و سایر رؤسای دفتر او مثل علینقی سعید انصاری چه شناخت و خاطراتی دارید و چگونه سر از دفتر شمس درآوردند؟

● هرمز قریب اولین رئیس دفتر او بود. سپس برادرش جمشید بود. این دو نفر عضو وزارت خارجه بودند و در فاصله بین دو مأموریت خارج به جای وزارت خارجه در دفتر او کار می‌کردند. من بنا ندارم که از کسی بدگویی کنم و از این دو می‌گذرم. سپس حسن معتمدی رئیس دفتر او شد که مرد شریفی بود و بعد از او مسعود فروغی فرزند ذکاءالملک رئیس دفتر او شد و به کاری دخالت نمی‌کرد.

بعد به معرفی عالم خانم - خاله ناتنی شمس - علینقی سعید انصاری آمد. او قبلاً کنسول ایران در شهر میلان ایتالیا بود و پس از پایان مأموریتش از طریق این خانم به دفتر شمس آمد. از او هم بد نمی‌گویم.

□ بد نگویید ولی واقعیت را هم کتمان نکنید.

● حقیقت آن است که او بود که شمس پهلوی را از روش عادی که داشت به تدریج دور کرد. کار تراشی می‌کرد تا وسیله‌ای برای استفاده خود داشته باشد. او سعی داشت با کارنمایی‌های مختلف نظر شمس را جلب کند. مثل اینکه می‌خواست به جای من مدیرعامل شیر و خورشید هم بشود که تیرش به سنگ خورد.

□ چطور؟

● کاخ شهری شمس را به دولت فروخت و به جای آن شروع کرد به ساختمان کاخ مهرشهر و تقسیم اراضی و فروش آنجا و چند ساختمان نمونه. در کار شهرسازی از وسایل دولتی استفاده می‌کرد بدون آنکه شمس خبر داشته باشد. باغ سیب احداث



سفر شمس پهلوی به مسکو از راست: محمد خسروشاهی، حسین خطیبی، عبدالحسین سمعی، محمدرضا تیمور، شمس پهلوی و مهرداد پهلبد به همراه گروهی از اتباع شوروی دیده می‌شوند | ۱۵۲۹-۱-پا

کرد شمس قطعات زمینی در ساری و مینودشت داشت که آنها را به مزارع نمونه تبدیل کرد. شمس نتیجه آن را می‌دید ولی در جریان جزئیات کار نبود و تحت‌تأثیر خودنمایی‌های او به وی علاقه داشت. پهلبد همسر شمس پهلوی از جریان کار آگاه بود ولی جرأت مخالفت با او را نداشت. وقتی دستش از شیر و خورشید کوتاه شد به تقلید از شیر و خورشید سرخ یک درمانگاه ایجاد کرده بود و خودش آن را اداره می‌کرد گرچه بعدها این درمانگاه تخریب شد و جزو ساختمان مجلس سنا درآمد.

بعداً انصاری بنیادی به نام بنیاد نیکوکاری شمس پهلوی تأسیس کرد. اساسنامه شیر و خورشید سرخ را کپی کرد و مثلاً در شهرستانها هم شعبه ایجاد کرد که هیچ لزومی نداشت. من مکرر به شمس گفتم که بنیاد نیکوکاری شما همین شیر و خورشید سرخ است ولی بر اثر تلقین او به گفته من اهمیتی نمی‌داد. یک وقت جوانی ثروتمند به نام کامرانی که مدتی در دبیرستان شرف شاگرد من بود بیمارستانی را در خیابان ظفر ساخته بود و آن را مجهز کرده و به ما تحویل داده بود که به نام خودش گذاشتیم، انصاری وقتی فهمید فشار آورد تا شمس پهلوی دستور دهد این بیمارستان را به بنیاد نیکوکاری مذکور واگذار کنیم که کردیم.

□ بیمارستانی که امروز به نام بیمارستان کودکان حضرت علی (ع) شهرت یافته؟

● بله. یک بار هم مرحوم مفید که از بازرگانان معروف کاشان بود نزد من آمد و قطعه زمین خیلی مرغوبی را واقع در خیابان شریعتی (تقریباً مقابل حسینیه ارشاد) وقف شیر و خورشید سرخ کرد. این زمین را هم او از ما گرفت و با پول سازمان برنامه، بیمارستانی ساخت و با خودشیرینی به نام شهرآزاد دختر شمس نامگذاری کرد تا بعد خود شمس دستور داد که به نام بیمارستان مفید باشد که حالا هم هست. آن طور که شنیدم تجهیزات بیمارستان را هم فرزند همین علینقی سعید انصاری وارد کرده بود. او با این برنامه‌ریزیها که نفع شخصی در آن نهفته بود شمس را در کارهای مختلف درگیر و خیلی مقروض کرد. اگر اشتباه نکنم شمس را در یک کارخانه آلومینیوم‌سازی نزدیک ساوه شریک کرده بود و قروض او را بالا برد، به طوری که شنیدم بعد از انقلاب آنچه از وی باقی ماند تکافوی قروض او به بانکها را هم نمی‌کرد.

□ به طور کلی بفرمائید درآمد شمس از چه طریقی تأمین می‌شد؟

● پیش از آمدن انصاری درآمد شمس عبارت بود از مستمیری که از دربار می‌گرفت و عواید املاک زراعی خود و به همین هم قناعت می‌کرد. همین مقدماتی که عرض کردم موجب شد که او از راهی که خود به صرافت طبع می‌رفت منحرف شود. او را به خرید جواهرات تشویق می‌کرد و وسایل آن را هم فراهم می‌نمود. شمس را بیشتر مقروض و خودش استفاده می‌کرد. عجب اینجاست که وقتی سفیر ایران در رم شد هفته‌ای یک بار به خرج دولت به تهران می‌آمد و یکی دو روز می‌ماند که به کارهای دفتری شمس رسیدگی کند اگر این چرخش نبود و می‌گذاشتند شمس راه خود را ادامه دهد این دوگانگی در زندگی او پیدا نمی‌شد و این همه قرض بالا نمی‌آمد.

□ شما که شاهد چنین خبطها و به قول خودتان چرخشی در زندگی شمس بودید چه اقدامی برای مقابله با این وضعیت کردید؟

● تنها کاری که کردم این بود که پای انصاری را از شیر و خورشید سرخ بریدم و هرچه تلاش کرد نتوانست در این دستگاه نفوذی داشته باشد.

□ از برادران شاه چیزی به خاطر دارید؟

● هیچ‌کدام را نمی‌شناختم و با آنها مراوده نداشتم. آنها هم شاید به اسم مرا می‌شناختند. فقط یک خاطره از غلامرضا دارم که بین آنها از همه بدنام‌تر بود. یک

روز بدون آشنایی قبلی مرا به ناهار دعوت کرد. خودش بود و همسرش و نمی دانستم برای چه مرا خواسته است. سر ناهار عنوان کرد شما در خرمشهر ملکی دارید، آن را به من بفروشید. داستان ملک هم این بود که مجید موقر که مدتی مدیر روزنامه ایران و مجله مهر بود بر سر قطعه زمینی در خرمشهر با طایفه آل منیعات اختلاف داشت و بالاخره هر دو قبول کردند که این ملک را به شیر و خورشید ببخشند و از دعوای خود دست بردارند و این کار را کردند. نمی دانم چه کسی موضوع را به شاهپور غلامرضا خبر داده بود. به هر حال او چون می دانست در توسعه خرمشهر این ملک در محدوده شهر قرار خواهد گرفت به ما پیشنهاد خرید داد. قیمت را هم خودش تعیین کرده بود. در جواب به او گفتم این ملک وقف است و وقف را نمی شود فروخت به علاوه من حق ندارم املاک غیر منقول را بدون اجازه هیئت مرکزی جمعیت بفروشم و اگر هم این موضوع را اعلام کنم برای شما خوب نخواهد بود. به علاوه از من خواهند پرسید تو که احتیاج نداری چرا می خواهی آن را بفروشی. من چه جواب دارم بدهم.

اما این گفته های من در او تأثیر نکرد و گفت فردا رئیس دفتر من پیش تو خواهد آمد و چکی خواهد داد، بروید محضر. رئیس دفتر او هم فکر می کنم اسمش دولتشاهی بود فردا آمد و چکی به مبلغ هشت صد هزار تومان که خودش ارزیابی کرده بود به من داد که به محضر برویم. گفتم آقایین که ملک من نیست تشریفات دارد. او هم رفت و جریان را به غلامرضا گزارش داد. او به من تلفن کرد که تو اگر بخواهی می توانی هر کاری انجام دهی. گفتم چنین نیست و شما اشتباه می کنید. من مقررات و اساسنامه ای دارم که نمی توانم از آن تخطی کنم. بالاخره وقتی دیدم به این حرفها قانع نمی شود گفتم شما به خواهر خود که رئیس جمعیت است مراجعه کنید که دستور بدهد. می دانستم که او هم دستور نمی داد و اگر می داد قابل اجرا نبود. به این ترتیب خواستم خود را از شر این کار خلاص کنم و او را دست به سر کنم. چون رابطه میان خواهر و برادر هم با هم خوب نبود. غلامرضا به من گفت خودت به عرض برسان و اجازه بگیر. ناگزیر به شمس پهلوی گفتم. گفت هرگز این کار را نکنید. او سیری ندارد و به همه جا و همه کار دست می زند. به او بگو نمی شود. غلامرضا فردا تلفن کرد و جریان را پرسید. می ترسیدم آنچه را شمس گفته بود بازگو کنم. گفتم خودتان مستقیماً مراجعه کنید و موافقت ایشان را جلب کنید. او هم چون می دانست با مخالفت مواجه خواهد شد این کار را نکرد و من از این تقاضای بی مورد خلاص شدم. او به این بی رویگی ها و مال اندوزیهای سیری ناپذیر معروف بود. برادرهای دیگر در این حد نبودند. به هر صورت من اطلاعاتی در مورد آنها ندارم.

□ حال که برداشت خود را از بعضی رجال آن دوره که با آنان سروکار داشتید بیان کردید آیا ممکن است خاطرات و برداشت خود را از شاه و پدرش نیز بیان کنید؟

● توجه بفرمایید که من در سنین بالای هشتاد سالگی بدون هیچ‌گونه حب و بغضی آنچه را صحیح می‌پندارم با در نظر گرفتن خدا و وجدان عرض می‌کنم. دوران زندگانی من از کودکی تا شصت و دو سالگی در زمان شاه سپری شده است. دوران کارایی من در نوجوانی و جوانی، هم زمان با دوران شاه بود. از نظر خودم دوران شاه را به سه قسمت تقسیم می‌کنم. دوره ولیعهدی، دوره سلطنت تا سال ۳۲ و دوران بعد از سال ۳۲ تا ۱۳۵۷.

در دوره ولیعهدی رضاشاه فرزند خود را مانند محصلین دیگر به خارج و به سوئیس فرستاد. اما دوره تحصیل او کوتاه بود و پس از چند سال او را فراخواند. شاید با توجه به این نکته که خود را در سنین کهولت می‌دید و می‌خواست فرصت داشته باشد تا فرزند خود را به رسوم سلطنت آشنا کند و روش خود را در کشورداری به او بیاموزد. به این جهت به او فرصت نداد تا به بالاترین درجات علمی برسد. او را فراخواند و به دانشکده افسری فرستاد تا به فنون نظامی آشنا شود. رضاشاه می‌خواست او را با خوی سربازی به شیوه خودش تربیت کند اما فرصت نیافت. شاه هم در این اواخر می‌کوشید از پدرش تقلید کند اما به واسطه تربیت در خارج یا علل دیگر هیچ‌گاه نتوانست یک نظامی خشن مثل پدرش باشد و همیشه راهی بین خشونت و عذوفت می‌پیمود.

اولین بار که او را دیدم هنگامی بود که به دستور پدر برای بازدید از مؤسسات فرهنگی نخست به دانشسرای عالی آمد. فکر می‌کنم سال ۱۳۱۶ بود و من دانشجوی سال آخر دانشکده ادبیات بودم. دکتر صدیق رئیس این دانشسرا من و کریم فاطمی از دانشجویان رشته‌های ادبی و علمی را انتخاب کرد که به او خیرمقدم بگوییم. در عمل این وظیفه به عهده من گذاشته شد. خیرمقدم گفتم. ولیعهد را در این بازدید جوانی خجول و تازه‌کار دیدم. در این فرصت کوتاه دو سه ساله رضاشاه او را به بازدید از قسمتهای مختلف می‌فرستاد و در سفر همراه خود می‌برد و آئین مملکت‌داری را به او می‌آموخت تا شهریور ۲۰ پیش آمد و او در حالی که تازه‌کار و بی‌تجربه و متکی به اراده پدر بود و هنوز آمادگی قبول مسئولیت نداشت به سلطنت رسید.

شنیدم که انگلیسیها می‌خواستند پسر محمدحسن میرزا ولیعهد قاجار را به سلطنت برسانند و تعجب اینجاست که روسها زیربار نرفتند. امریکاییها هنوز در سیاست ایران دخالت نداشتند و رشته کارها به دست انگلیسیها بود. با به سلطنت



بازدید محمدرضا پهلوی (ولیعهد) از دانشسرای عالی در سال ۱۳۱۶ از چپ: کریم فاطمی، حسین خطیبی، عیسی صدیق‌اعلم، علی‌اصغر حکمت، علی‌اصغر نفیسی، رکن‌الدین مختاری | ۱۵۲۹-۱-پ

رسیدن شاه دومین دوره زندگانی او آغاز شد که تا مرداد ۱۳۳۲ ادامه داشت. در این دوره پر هرج و مرج که قوای متفقین مملکت را اشغال کرده بودند و هیچ کاری جز با صلاح‌دید آنها انجام نمی‌گرفت سیاستمداران کهنه‌کار که در دوره رضاشاه یا به خارج تبعید شده بودند مانند سیدضیاءالدین طباطبایی و قوام‌السلطنه و یا در داخل در کنج انزوا به سر می‌بردند مانند حکیم‌الملک و مستشارالدوله صادق بازگشتند و روی کار آمدند و داوطلب پست‌های نخست‌وزیری و وزارت شدند. اینها با بغضی که از رضاشاه داشتند اگرچه در ظاهر اظهار انقیاد می‌کردند در باطن شاه را می‌رنجاندند. مجلس بار دیگر مرکز سیاست شد اما سفارت انگلیس محل حل و عقد امور بود و در انتخاب و کلا نقش مؤثر داشت. وقتی کنفرانس تهران تشکیل شد روزولت و چرچیل برخلاف روش متعارف سیاسی به دیدن رئیس کشور میزبان نرفتند و شاه خیلی سرخورده شد. از یک طرف یکه‌تازی مجلس، از یک طرف بی‌اعتنایی سیاستمداران کهنه‌کار از راه رسیده، از یک طرف جنجال روزنامه‌ها که گاهی کار را به فحاشی و هتاک‌نیز می‌کشاندند، از یک طرف اشغال کشور از طرف قوای بیگانه و قحطی و کمبود آذوقه و بی‌نظمی‌های دیگر از این قبیل موجب شد که شاه با یک حالت بلاتکلیفی و بی‌تصمیمی از این و آن کمک بخواهد.

شنیدم قوام‌السلطنه پس از بازگشت به ایران در اولین ملاقات چون او را هنگام ترک ایران طفلی خردسال دیده بود با لحنی تحقیرآمیز به او گفته بود ماشاءالله بزرگ شده‌ای! اینها همه در روحیه او اثر گذاشت و کم‌کم یک عقده حقارتی در او به وجود آمد و کار به جایی رسید که بسیاری از افراد را برای مشورت احضار می‌کرد. تا جایی که حتی شخصی مانند سید محمد هاشمی که مدیر روزنامه رسمی بود ولی از سیاست چیزی نمی‌دانست هفته‌ای یک بار به ملاقات شاه می‌رفت. او پس از هر ملاقات با شاه شرح آن را به من می‌گفت. این را به عنوان نمونه گفتم تا بدانید شاه در این دوره به همه کس برای مشورت مراجعه می‌کرد و هر کس مطابق سلیقه و برداشت خود چیزی می‌گفت که گاهی بلکه غالباً موجب یک نوع ترس و بی‌اعتمادی و گمراهی او می‌شد و به عقیده من همین امر و وقایع دیگری که بعداً پیش آمد و خواهم گفت او را سر خورده کرد چنان که عقده‌ای در او پیدا شد که اواخر او را از هر گونه مشورت بیزار کرد و به خودکامگی کشاند.

در حل غائله آذربایجان قوام‌السلطنه شاه را نادیده گرفت و خود میدان‌داری می‌کرد تا افتخار این خدمت را خودش به تنهایی داشته باشد. این هم یک عقده حقارتی در شاه ایجاد کرد که موجب رویارویی شاه با قوام‌السلطنه و سرانجام برکناری او شد. در نوزدهم آذرماه ۱۳۲۵ شاه برای خود نشان دادن فرماندهی قوای ایران را برای باز پس گرفتن آذربایجان و کردستان خود به عهده گرفت تا نشان دهد تخلیه آذربایجان به وسیله او انجام گرفته است. این عقده حقارت نیز بعدها به عقده خود بزرگیبینی شاه منجر شد. داستان گرفتن لقب جناب اشرف از قوام‌السلطنه و مکاتباتی که در این مورد صورت گرفت را همه می‌دانند و تکرار نمی‌کنم. در چنین وضعیتی که شاه سرخورده و بی‌تصمیم بود اشرف با پا در میان گذاشتن می‌کوشید تا این نقص را جبران کند. دخالت او در عزل و نصب نخست‌وزیران و وزیران در این دوره مشهود و زیانزد همه بود. در این دوره او یکه‌تاز میدان سیاست بود و پشت‌پرده کارها را اداره می‌کرد.

وقتی رزم‌آرا به نخست‌وزیری رسید باز شاه می‌ترسید و نگران بود که مبادا زیر پای او را جارو کند و این فکر همواره شاه را آزار می‌داد بعضی که به خیال خود ترور رزم‌آرا را به شاه نسبت می‌دادند قابل تأمل است. آنچه مسلم است شاه از ترور رزم‌آرا باطناً بدش نیامد ولی در ظاهر طور دیگر وانمود می‌کرد. این را از آنجا دانستم که در سیل‌های تابستان سال ۱۳۳۵ که خرابیهای بسیار بار آورد وقتی شاه برای بازدید نقاط آسیب‌دیده به جنوب کشور سفر کرد من هم همراه بودم. در سر میز ناهار صحبت رزم‌آرا پیش آمد شاه گفت مرد لایقی بود اما خیالانی داشت.

در دورهٔ دکتر مصدق هم شاه می‌خواست در کار ملی شدن نفت خود را سهم جلوه دهد در حالی که نیروی مذهبی مرحوم آیت‌الله کاشانی و نیروی ملی دکتر مصدق با همکاری یکدیگر جریان ملی شدن نفت را به نتیجه رساند. این را همه می‌دانند که مصدق می‌خواست شاه بماند و سلطنت کند نه حکومت ولی شاه زیر بار نمی‌رفت. داستان مصدق و شاه و تحریکات او معروف است. داستان فرماندهی کل قوا که مصدق می‌خواست آن را از شاه سلب کند معروف است.

□ به نظر شما با توجه به تحریکات شاه و کارشکنیهای او در برابر دکتر مصدق خصوصاً اعمال‌نظر در امور شهربانی و ارتش و تیراندازی به مردم در ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ که همگی به نظر می‌آید همه با اشاره شاه بوده آیا دکتر مصدق راهی جز این داشت؟

● در اینکه شاه تحریکات زیادی بر علیه ایشان می‌کرد تردیدی نیست. تحریکات او در مجلس و داستان ربودن افشار طوس رئیس شهربانی مصدق و نقش دکتر بقایی و حسین خطیبی (هم‌نام من که چوب آن را زیاد خوردم) معروف است که به تحریک شاه صورت گرفت. شاه باطناً با دکتر مصدق خوب نبود. به همین دلیل دکتر مصدق خانوادهٔ شاه بخصوص ملکه مادر و اشرف را تبعید کرد و در مقابل شاه برای شکستن وجهه مصدق از هیچ‌گونه تلاشی دریغ نداشت و اطرافیان او را یکایک از او جدا کرد. بین او و آیت‌الله کاشانی را من غیرمستقیم تفرقه انداخت. داستان همه‌پرسی مرحوم دکتر مصدق برای انحلال مجلس معروف است، اینها را بازگو نمی‌کنم. اطرافیان دکتر مصدق هم بی‌تقصیر نبودند. طبق معمول خودخواهیها به مصالح ملی غلبه کرد و سرانجام با میدان‌داری اشرف و به خواست انگلیس و امریکا وقایع ۲۸ مرداد پیش آمد. بنده تصور می‌کنم کودتای ۲۸ مرداد در نتیجه تلقین بسیاری از نزدیکان و نظامیان برکنار شده در دوران مصدق بود. محاکمهٔ دکتر مصدق هم به تحریک همین افراد سودجو بود. این اولین دورهٔ سلطنت شاه بود و شاه از این دوره چند درس آموخت.

یکی آنکه این عقیده در او رسوخ پیدا کرد که باید رجال قدیمی بازمانده از دوران پدرش را کنار بزند و در کارها بدون مشورت فقط خودش تصمیم بگیرد و کسانی را روی کار آورد که برگزیدهٔ خود او باشند. دیگر آنکه با عقدهٔ حقارتی که به خصوص در دورهٔ دکتر مصدق در او به وجود آورده بودند زمام همهٔ کارها را خود به دست گیرد. و بالاخره اینکه به فکر آینده خود نیز باشد.

□ منظورتان را بیشتر توضیح دهید.

- می‌دانید که شاه پس از ترک ایران در مرداد ۱۳۳۲ اندوخته‌ای نداشت و مهندس علی صادق فرزند مستشارالدوله و مراد اریه نماینده کلیمیان در مجلس مخارج او را تأمین کردند. کسانی مانند نظام‌السلطان خواجه‌نوری وزیرمختار ایران در ایتالیا و مظفر اعلم سفیر ایران در بغداد در این سفر به او پشت کردند. شاه هرگز چنین انتظاری نداشت. شاه از این پیش‌آمد درس گرفت و به فکر آینده خود و مال‌اندوزی افتاد زیرا تا آن وقت شاه در خارج پولی نداشت. اینها را عرض کردم که بگویم نخست وزیران، وزیران و اطرافیان شاه هم در این گردش یکصدم و هشتاد درجه‌ای شاه بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بی‌تقصیر نبودند. آنها می‌توانستند شاه جوان و کم‌تجربه را در حد معقول هدایت کنند و نکردند. عقده حقارتی در او ایجاد کردند که به طور طبیعی بعد از ۲۸ مرداد از او شخصیتی دیگر ساخت و کار به آنجا کشید که کشید. در اواخر دوره دکتر مصدق که در حسن‌نیت و وطن‌خواهی او تردیدی ندارم کار هتاک‌گی در روزنامه‌ها به شاه به جایی رسید که یک کارمند معمولی دولت نیز آن را تحمل نمی‌کرد.
- به غرور کاذب شاه در دوره دوم سلطنت او اشاره کردید. فکر نمی‌کنید اشخاصی مثل علم، اقبال، شریف‌امامی، هویدا و امثال آنان با تملق و گزافه‌گویی به این غرور کاذب بیشتر دامن زدند؟

- درست می‌فرمائید. اطرافیان او نیز بی‌تقصیر نبودند. علم تا حدی بهتر از دیگران بود او با نزدیکی که به شاه داشت گاه نصایحی می‌کرد و کمبودها را می‌گفت که بی‌تأثیر بود. دیگران این طور هم نبودند. شاید این موقعیت را هم نداشتند. به شاه مرتب می‌گفتند پدرت چنین و چنان بود و تو باید همان رسم و روش او را پیروی کنی و این به حدی بود که او را نسبت به پدرش هم حسود کرده بودند. در این اواخر اگر کسی درباره پدرش و لیاقت و کاردانی او سخنی می‌گفت چندان مورد پسند او نبود. به خاطر دارم یک روز در سلام خاص که فقط هیئت رئیسه دو مجلس بودند. شاه با اشاره‌ای ابلغ از تصریح گفت درست است که پدرم خیلی به مملکت خدمت کرد ولی دوره سلطنت او کوتاه بود و آنچه شده است در دوره سلطنت من بود. کم‌کم کار به جایی رسید که هیچ‌کس جرأت نداشت حتی درباره پدرش سخنی برخلاف میل او بگوید. دستورهای او را بی‌چون و چرا اجرا می‌کردند و سخنی نمی‌گفتند که خوش آیند او نباشد. بیشتر به فکر مقام خود یا مال‌اندوزی بودند. حتی به دیگران هم توصیه می‌کردند که در ملاقات با شاه چیزی نگویند که به اصطلاح خاطر مبارک آزرده شود. در این دوره شاه تنها به فکر خود متکی بود و مشورت را نمی‌پسندید.



دیدار هیئت رئیسه مجلس شورای ملی و سنا با محمدرضا پهلوی از چپ: جعفر شریف‌امامی، عبدالله ریاضی، عزت‌الله یزدان‌پناه، جواد سعید، حسین خطیبی، ایرج مطبوعی، پرویز یارافشار، طاهر ضیایی [۱-۷۴۶-پ]

وقتی خواست آن شش ماده اول انقلاب را به همه‌پرسی بگذارد چند نفر از سرشناسان مانند عبدالله انتظام، سپهبد یزدان‌پناه و حسین علاء را برای مشورت احضار کرد مثل اینکه آنها نظر موافق ندادند، اینها را طرد کرد.^۳ مشورت می‌کرد ولی انتظار داشت همه نظر و تصمیم او را تأیید کنند و این یقیناً به واسطهٔ سرخوردگی بود که از دورهٔ اول سلطنت خود داشت.

به خاطر دارم که روزی در یک جمعی عده‌ای دور شاه حلقه زده بودند و من در پشت سر شاه به مکالمات شاه با آنها گوش می‌دادم. شاه خیلی سرحال بود از آنها پرسید: اگر گفتید من برای چه موفق شدم؟ هر کسی از روی تملق چیزی می‌گفت و

* روایت مشابهی در این مورد وجود دارد با این تفاوت که شاه افراد مذکور را برای مشورت احضار نکرده بود بلکه در خانه یکی از آنان جلسه‌ای با حضور عبدالله انتظام - رئیس شرکت نفت - حسین علاء - وزیر دربار - دکتر محمود مهران - وزیر سابق فرهنگ - و سپهبد یزدان‌پناه و یکی دو نفر دیگر به صورت محرمانه تشکیل می‌شود و تصمیم می‌گیرند در شرفیابی آینده به نحوی مخالفت خود را با مواد شش‌گانه فوق به شاه ابراز نمایند که با این تصمیمات پایه‌های سلطنت سست خواهد شد. شاه پس از اطلاع از این قضیه برآشفته و با عصبانیت می‌گوید همهٔ این افراد را باید در توالی انداخت و سیفون را کشید به طوری که چند روز بعد کلیهٔ نامبردگان از کار برکنار و خانه‌نشین می‌شوند.

شاه همه را رد می‌کرد. سرانجام گفت خودم می‌گویم. من به آن جهت موفق شدم که خودم تصمیم گرفتم و اجرا کردم و با کسی مشورت نکردم.

مورد دیگر در ششم بهمن ماه ۱۳۴۳ بود همان شبی که حسنعلی منصور در بیمارستان درگذشت. هویدا کفیل نخست‌وزیری بود. حوالی عصر بود من در شیر و خورشید سرخ مشغول به کار بودم. تلفن کرد و گفت ساعت پنج بعد از ظهر در کاخ ولیعهد باشید. شاه خواهند آمد. گفتم لباسم درست نیست گفت به همین صورت بیاید. کاخ ولیعهد روبروی کاخ مرمر در خیابان فلسطین امروز بود، در ضلع شمال‌غربی. این کاخ را رضاشاه برای ولیعهد ساخته بود که تا زمان عروسی با ثریا هم در آنجا زندگی می‌کرد. بعد چندی محل اقامت مهناز در آنجا بود و در این زمان متروک بود. به هر حال رفتم. در طبقه زیرین ساختمان دستگاه نمایش فیلم گذاشته بودند. یک صندلی در جلو بود که شاه باید روی آن می‌نشست چهار صندلی هم در عقب که به ترتیب از چپ به راست دکتر ناصر یگانه وزیر مشاور و من و دکتر هادی هدایتی وزیر آموزش و پرورش و هویدا باید بنشینیم. شاه با قیافه گرفته آمد و گفت به مناسبت اولین سالگرد انقلاب شاه و ملت نطقی کرده‌ایم که امشب باید از تلویزیون پخش شود. شما را خواسته‌ایم که این فیلم را قبل از پخش ببینید اگر حکم و اصلاحی لازم است پیشنهاد کنید. همه کاغذ و قلم برداشتیم و به جای خود نشستیم و فیلم شروع شد. هر کدام یادداشتهایی برداشتیم. پس از خاتمه نمایش شاه برگشت اول به ناصر یگانه گفت چه نظری دارید؟ او هم یکی دو ایراد گرفت. شاه کمی با پرخاش گفت من شما را انتخاب کردم که مثل پیرمردها فکر نکنید. آن بیچاره گفت نظر اعلیحضرت صحیح است و من اشتباه کردم. بعد از من سؤال کرد. من هم تکلیف خود را دانستم و نظری ندادم. هدایتی و هویدا هم مانند من چیزی نگفتند و جلسه تمام شد. دقایقی بعد خبر آوردند که منصور درگذشت شاه خیلی آشفته نشد و به هویدا گفت شما که عملاً نخست‌وزیر هستید. فرمان شما را خواهیم فرستاد. وزراء همان‌ها باشند و دستورهایی درباره تشییع جنازه داد و رفت. هویدا به من گفت خوب کردی چیزی نگفتی. شاه در مشورت می‌خواهد نظر او را تأیید کنند. گفتم من شانس آوردم که نفر اول نبودم و الا این اوقات تلخی‌ها نصیب من می‌شد. در اینجا باید اقرار کنم که تنها شاه مقصر نبود ما هم می‌بایست خطر کنیم و نظر خود را بگوییم و با دلیل و منطق او را قانع کنیم که نکردیم.

شاه اصول نوزده‌گانه انقلاب را یکی پس از دیگری به ابتکار خود ابداع می‌کرد و بدون اینکه کسی خبر داشته باشد اعلام می‌نمود.

□ آیا این اصول به ابتکار او ابداع می‌شد یا دستهای دیگر هم در کار بود؟

● در مورد شش اصل اول که به رفراندوم گذاشته شد شاید بتوان گفت ابداع او نبود و دستهای دیگری که به خوبی اطلاع کامل از آن ندارم نقش داشتند. این را هم می‌دانم که اصل مربوط به سپاه دانش را دکتر خانلری به او پیشنهاد کرده بود ولی بقیه اصول به نظر شخص شاه بود و بیشتر رجال هم تا جایی که می‌دانم اظهار می‌داشتند که قبلاً اطلاعی از این مواد یا اصول نداشتند. به همین جهت بود که بعضی از آنها قابل اجرا نبود و بعضی دیگر هم در مرحله اجرا فساد بار می‌آورد مثل اصل تغذیه رایگان در مدارس.

پس از مدتی که ایرادها جسته گریخته به گوش او رسید سرانجام تصمیم گرفت انجمنی به نام اندیشمندان به ریاست دکتر نهاوندی برگزیند که بنشینند و کاستیهای این اصول را مطالعه کنند و نظر دهند که اصلاح شوند. این اندیشمندان هم که خوشبختانه من جزو آنها نبودم جلساتی تشکیل دادند و بحث کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که همه این اصول درست و صحیح است و هرچند وقت یک بار شرفیاب می‌شدند و ضمن خطابه‌هایی غرا که دکتر نهاوندی می‌خواند آن را به عرض می‌رسانیدند و شاه هم چون مطابق میل خودش بود آن را می‌پذیرفت. بنابراین شاه تنها تقصیر نداشت، اینها هم بودند که برای حفظ مقام خود خطر نمی‌کردند و نظر نمی‌دادند. اینها این کار مهم را سرسری و تشریفاتی تلقی می‌کردند و به همین قانع بودند که هرچند وقت یک بار به دیدار شاه بروند و چیزی مطابق میل او بگویند.

در مورد حزب رستاخیز هم همین‌طور شد. یک روز به ما خبر دادند که شاه هیئت‌رئیس دو مجلس و هیئت مرکزی حزب ایران‌نویین و مردم را احضار کرده است. بدون اینکه بدانیم موضوع چیست رفتیم. حتی هویدا هم که نخست‌وزیر بود از موضوع جلسه اطلاعی نداشت. شاه آمد و بی‌مقدمه گفت اینکه ما دو حزب داشته باشیم چه فایده دارد. چون حزب اقلیت با پیشرفتهای اجتماعی کشور ایرادی ندارد که بگیرد. به علاوه حزب اکثریت همه پستها و مشاغل را در انحصار خود می‌گیرد و برای اقلیت میدانی نیست. بهتر است یک حزب داشته باشیم به نام حزب رستاخیز ملت ایران که همه با قبول سه اصل نظام شاهنشاهی، قانون اساسی، انقلاب شاه و ملت در آن عضو باشند اگر کسی این سه اصل را قبول ندارد گذرنامه خود را بگیرد و برود. منتهی برای اینکه جای بحث و مناظره وجود داشته باشد دو جناح به نام پیشرو و سازنده باید وجود داشته باشد یکی به ریاست جمشید آموزگار و یکی به ریاست هوشنگ انصاری که جمشید آموزگار پس از احراز سمت نخست‌وزیری جای خود را به دکتر عبدالمجید مجیدی داد. بعد با لحنی ستایش‌گونه گفت هویدا هرچند

مسئولیت سنگینی دارد بار دبیرکلی حزب را هم به او واگذار می‌کنیم. به این ترتیب حزب رستاخیز تشکیل شد. یکی در آن جلسه حتی خود من بلند نشدیم بگوییم که این تصمیم اشتباه است. شاید اگر خطر می‌کردیم و می‌گفتیم مؤثر می‌شد یا لااقل ذمه خود را بری می‌کردیم که نکردیم.

با این مقدمه بدیهی بود شاه هم این‌طور برداشت کند که تصمیمی درست گرفته است. در حالی که همه بیخ‌گوشی ایراد می‌گرفتیم که این تصمیم درستی نیست که شاه خود حزب تشکیل دهد. بعد این دو جناح نشستند و مانیفست نوشتند و بسیاری هم برای نام‌نویسی در این حزب سرو دست شکستند. اینها و موارد مشابه دیگر جزو اشتباهاتی بود که هم شاه و هم همه دست‌اندرکاران در آن مقصر بودند. البته بعدها شاه به اشتباه خود پی برد ولی دیر شده بود. در روزهای آخر عمر سلطنت خود از همه کس چاره‌جویی می‌خواست و با همه کس مشورت می‌کرد. اینها عبرت تاریخ است. باید این درس را بیاموزیم پیش از آنکه کار از کار بگذرد.

نکته دیگری که شاه در این دوره از سلطنت بدان توجه کوتاه کردن دست افراد باتجربه و کاردیده نسل پیش از خود از کارها بود و سپردن کارها به دست جوانان تازه‌کار و تکنوکرات و این هم عکس‌العمل طبیعی درباره روش افراد این نسل بود که از دوره اول سلطنت خود به خاطر داشت. این جوانان هرچند علم و اطلاع داشتند ولی تجربه نداشتند. کاردانی غیر از کاررانی است، به کارهای گران مرد کاردیده فرست. این جوانان تکنوکرات هم به سلیقه خود و بدون مشورت و با غرور باطنی برای جلب توجه شاه خود را به آب و آتش می‌زدند تا کارنمایی کنند. اشتباه پشت اشتباه بود که صورت گرفت. در کارها هیچ هماهنگی نبود. اعتبارات سازمان برنامه پس از وضع هزینه‌های نامتناسب ارتش مثل گوشت قربانی تقسیم می‌شد. هر کسی زور بیشتری داشت سهم بیشتر می‌گرفت. برنامه‌ها با هم هماهنگی نداشت و این نبود جز آن که دست پیران کاردیده را از کارها کوتاه کرده بودیم و ما هم هر کدام می‌خواستیم کار خود را عرضه کنیم بدون اینکه به عواقب و جوانب آن فکر کنیم. من هرگز نمی‌خواهم خود را میرا بدانم من هم یکی از آنها بودم که هرچند در رده اول نبودم ولی به سهم خود مسئولیتی داشتم. اینها را می‌گویم که جوانان نسل حاضر و آینده آن را بخوانند یا بشنوند و از گذشته عبرت بگیرند. غرور را از خود دور کنند و عاشق افکار و اندیشه‌های خود نباشند.

وقتی رضا قطبی به واسطه خویشاوندی و قرابتی که داشت به ریاست رادیو و تلویزیون انتخاب شد همین نوحاسته‌ها دور و بر او را گرفتند و افتضاح جشن هنر شیراز را به راه انداختند. این افراد از عمق فرهنگ جامعه خود بی‌خبر بودند.

جعفرخانهای از فرنگ آمده‌ای بودند که با الهام از جنبه‌های مبتذل فرهنگ غربی کار را به ابتدال کشانیدند.

و بالاخره نکته آخری که باید عرض کنم این بود که شاه پس از بازگشت به تهران در ۲۸ مرداد ۳۲ به حساب خود از گذشته عبرت گرفت و به فکر مال‌اندوزی افتاد. از این پس ممر درآمد او بیشتر تصور می‌کنم همان بنیاد پهلوی بود که نخست عنوان مؤسسه خیریه را داشت ولی بعداً به اغوای کارگردانان به صورت یک مؤسسه انتفاعی درآمد. عواید حاصل از هتلها، کازینوها و شرکتهای مختلف و نظایر آن بعدها در این بنیاد متمرکز و منبع عایدی سرشاری شد. من به درستی نمی‌دانم ولی شایع بود و می‌گفتند که سهمی هم در خرید اسلحه داشت. اینها نکاتی بود که به خاطر آمد.

□ با تشکر از جنابعالی برای فرصتی که به ما دادید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان ښوونځي
پښتونستان ښوونځي